

وی میگوید: « سرمایه ی گردان (۲۱) يك کشور عمارت از کارمایه آنست. بنابراین برای اینکه بتوان مز د پولی متوسطی را که هر کارگر دریافت میکند حساب کرد، فقط باید بطور ساده این سرمایه را بر تعداد جمعیت کارگری تقسیم نمود» (۲۷). پس چنین درمیآید که باید بدواً کارمزد های انفرادی واقعا پرداخت شده را جمع بزنیم و مبلغ آنرا تعیین کنیم و سپس معتقد شویم که این حاصل جمع عمارت از مبلغ ارزشی «کارمایه» ایست که از جانب خداوند و طبیعت عطا شده است. و سرانجام همین مبلغ حاصل جمع را بتعداد سرانه ی کارگران تقسیم کنیم تا از نوپایین کشف موفقی شویم که بطور متوسط انفرادی بهره کارگری چقدر میافتد. این واقعات تدرستی بدیهی است. این تردستی مانع از آن نمیشود که آقای فائوسه ت بی آنکه نفس تازه کند بگوید: « مجموع ثروتی که سالانه در انگلستان انباشته میشود بد و جز» تقسیم میگردد و جزئی از آن بمنظور نگاهداری صنعت خودمان در انگلستان مصرف میشود. جز» دیگر بکشورهای دیگر صادر میگردد. . . . آن جزئی که در صنعت ما بکار برده میشود نسبت به ثروتی که در این کشور سالانه انباشته میگردد سهم مهمی را تشکیل نمیدهد» (۲۸). پس قسمت اعظم اضافه محصولی که سالانه بدست میآید و از کارگران انگلیسی بدون هیچ ازائی ربوده میشود، نه در انگلستان بلکه در کشورهای بیگانه بدل سرمایه میگردد. ولی با اینگونه صدور سرمایه ی الحاقی، قسمتی از «کارمایه» ی پندار آفریده ی خداوند و بنشام نیز صادر میشود (۲۹).

(۲۱) هنری فائوسه ت استاد علم اقتصاد کمبریج:

"The Economic Position of the British Labourer", London, 1865, P. 120

(۲۷) بخاطر خواننده میآورم که مقولات سرمایه ی متخیر و سرمایه ی ثابت را نخستین بار من بکار برده ام. از زمان آدام اسمیت بعد علم اقتصاد مضامین داخل در این مقولات را با تفاوت های صوری که بیسن سرمایه ی استوار و سرمایه ی گردان وجود دارد و ناشی از پیروسی دوران است درهم و مخلوط ساخته است. در این باره در کتاب دوم بخش دوم مفصلتر بحث خواهد شد.

(۲۸) Fawcett, "The Economic Position etc.", P. 123, 122

(۲۹) ممکن بود گفته شود که نه تنها سرمایه بلکه کارگرنیز سالانه بشکل مهاجرت از انگلستان صادر میشود با وجود این در متن بهیچوجه سخن بر سر پول توشه ی مهاجرین، که اکثراً غیر کارگرنند نیست. پسران فرم داران قسمت اعظم این مهاجران را تشکیل میدهند. آن سرمایه ی الحاقی انگلیسی که هر سال بمنظور بهره آوری بخارج فرستاده میشود نسبت به سرمایه ایست سالانه بهسراناسب بزرگتر از نسبتی است که بیسن مهاجرت سالانه و افزایش سالانه ی جمعیت وجود دارد.

قانون عام انباشت سرمایه داری

۱- در صورتیکه ترکیب سرمایه یکسان بماند، انباشت موجب

ترقی تقاضای نیروی کار میشود

مادراین فصل تا همیری را که نمو سرمایه در سرنوشت طبقه ی کارگراعمال میکند مورد مطالعه قرار میدهد. مهم ترین عامل در مورد این تحقیق ترکیب سرمایه و تغییراتی است که عارض ترکیب مزبور در جریان پروسه ی انباشت میشود.

ترکیب سرمایه را باید از دو نقطه ی نظر مورد دقت قرار داد. از نقطه ی نظر ارزش، ترکیب سرمایه وابسته به نسبتی است که طبق آن سرمایه ی ثابت یا ارزش وسائل تولید و سرمایه ی متغیر یا ارزش نیروی کار، یعنی مبلغ کل دستمزدها، تقسیم میشود. از نقطه ی نظر مادی، یعنی آنچنانکه در پروسه ی تولید عمل میشود، هر سرمایه بوسائل تولید و نیروی زنده ی کار منقسم میگردد، و این ترکیب خود منوط است به نسبت بین حجم وسائل تولید بکاررفته و مقدار کاری که برای استفاده ی از آنها ضرور است. من ترکیب اولی را ترکیب ارزشی و دومی را ترکیب فنی سرمایه مینامیم. بین این هر دو رابطه ی متقابل نزدیکی وجود دارد. بمنظور بیان این روابط متقابل، من ترکیب ارزشی سرمایه را، تا آنجا که وابسته به ترکیب فنی و منعکس کننده ی تغییرات آنست، ترکیب الی سرمایه میخوانم. از این پس، هرگاه بمنظور تلخیص، از ترکیب سرمایه سخن میرود، همواره غرض ترکیب الی سرمایه است.

بین سرمایه های انفرادی متعددی که در شعبه ی مشخص تولیدی گذارده شده اند ترکیباتی وجود دارند که کمابیش باید بگرم تفاوتند. میانگین ترکیبات انفرادی، ترکیب کل سرمایه ی بکار رفته در رشته ی تولیدی مزبور را بدست میدهد. سرانجام، میانگین مجموع ترکیبات متوسط در مجموع رشته های تولیدی، ترکیب سرمایه ی اجتماعی یک کشور را بدست میدهد و بالعکس فقط از همین ترکیب است که ذیلا سخن میرود.

نمو سرمایه مستلزم نمو جزئی متغیر آن یعنی جزئی است که مبدل به نیروی کار میگردد. بهی از اضافه ارزشی که مبدل بحرمایه ی الحاقی شده است همواره باید از تولیدیل بحرمایه ی متغیر یا کارمایه ای الحاقی گردد. فرض کنیم که بایکسان داندن شرایط دیگر ترکیب سرمایه بی تغییر باقی بماند، یعنی برای انداختن حجم معینی از وسائل تولید یا سرمایه ی ثابت همواره بهمان مقدار نیروی کار نیاز باشد. در اینصورت روشن است که تقاضای کار و همچنین مایه ی معیشتی کارگران متناسباً با نمو سرمایه ترقی خواهد نمود و هر قدر سرمایه سریعتر نمو کند بهمان نسبت این تقاضا سریعتر خواهد بود.

نظر باینکه سرمایه، هر سال اضافه ارزشی تولید میکند که جزئی از آن سالانه بحرمایه ی اصلی ملحق میگردد، نظر باینکه جزئی الحاقی نیز خود هر سال با افزایش طول و عرض سرمایه ای که در جریان است نمو میکند، و بالاخره نظر به اهمیت پهنه ی مکتب جوشی، مثلاً در مورد گشایش بازارهای جدید، در

مورد پدید آمدن مناطق تازه‌ی سرمایه‌گذاری، که خود معلول نیازمند بهای اجتماعی نخواستہ است و غیره، میدان انباشت، تنها در نتیجه‌ی تخریب در تقسیم اضافه ارزش یا اضافه محصول به سرمایه و درآمد، بطور ناگهانی انبساط پذیر میشود و لذا این امکان بوجود می‌آید که نیازمند بهای انباشت سرمایه موجب افزایش نیروی کار یا تعدد کارگر گردد و تقاضای کارگزار عرضه‌ی آن تجاوز نماید و بنابراین در ستمزد هاترقی‌کننده در صورتیکه فرض فوق‌الذکر بطور ثابت ادامه یابد، سرانجام حتی این جریان حتمی الوقوع می‌گردد. نظر باینکه هر سال کارگران شاغل بیش از سال قبل میشود، ناچار دیر یا زود باید آن نقطه‌ای در رسید که احتیاجات انباشت شروع بچربیدن بر عرضه‌ی عادی کار نماید، و بنابراین مرحله‌ی ترقی در ستمزد آغاز گردد. در سرتاسر قرن پانزدهم و نیمه‌ی اول قرن هجدهم شکایات راجع باین مسئله در انگلستان طنین انداز بود. ولی شرایط کمابیش مساعدی که در درون آن کارگران مزدور بحفظ و تکثیر خویش می‌پرداختند بهیچوجه خصلت بنیادی تولید سرمایه‌داری را تغییر ندادند. همچنانکه تجدید تولید ساده در اوضاع مناسبات سرمایه‌داری را از نو بوجود می‌آورد یعنی از سوئی سرمایه‌داران و از سوی دیگر کارگران را تجدید تولید میکند، همانطور تجدید تولید در مقیاس وسیعتر یا انباشت، مناسبات سرمایه‌داری را بمقیاس وسیعتر تجدید تولید میکند، یعنی در یک قطب سرمایه‌داران بیشتر یا سرمایه‌داران کلفت‌تر و در قطب دیگر مزدوران بیشتر بوجود می‌آورد.

تجدید تولید نیروی کاری که لاینقطع باید بمشابه وسیله‌ی ارزش افزائی بسرمایه بپیوندد، امکان جد شدن از آنرا نداشته باشد و تبعیتش از سرمایه فقط بوسیله‌ی تعویض افراد سرمایه‌داری که نیروی کار بآنها فروخته میشود پوشانده گردد، در واقع یکی از عوامل تجدید تولید خود سرمایه را تشکیل میدهد. بنابراین انباشت سرمایه عبارتست از تکثیر پرولتاریا (۷۰).

اقتصاد کلاسیک این حکم را بحدی خوب درک کرده است که آدام اسمیت، ریکارد و دیگران، چنانکه پیش از این متذکر شده ایم، حتی بخطا انباشت را بامصرف تمام قیمت اضافه محصول سرمایه

(۷۰) کارل مارکس: «کار مزدور و سرمایه» - در صورت برابری ستم نسبت بتوده‌ها، هر کشوری که بیشتر پرولتر داشته باشد همانقدر غنی‌تر است».

(Colins: "L'Economie Politique, Source des Révolutions et des Utopies prétendues Socialistes", Paris 1857, T. III, P. 331)

از لحاظ اقتصادی "پرولتر" مفهوم دیگری جز مزدور ندارد، که "سرمایه" آنرا بوجود می‌آورد و ارزشش میکند و بمحض اینکه برای ارزش افزائی آن کسی که پکر (x) "سیوکاپیتال" مینامد، زائد میگردد، به سنگرش خیابان پرتاب میشود. "پرولتر ناخوش جنگلهای دست نخورده" جز شبی که در مخیله‌ی روشر بوجود آمده است چیز دیگری نیست. آنکه ساکن جنگل دست نخورده است مالک جنگل است، و عینا همانطور که او را انگوتانگ با آن بی‌رو در ریاضتی رفتار مینماید، وی نیز با جنگل دست نخورده مانند صاحب اختیار عمل میکند. بنابراین وی پرولترین است. اگر بجای آنکه وی جنگل را مورد بهره‌برداری قرار دهد جنگل از او بهره‌کشی مینمود ممکن بود چنین موردی پیش آید. اما در باره‌ی سلامتی وی باید گفت که وضع او نه تنها بهیچوجه قابل مقایسه با پرولتر تجدید نیست بلکه حتی با مردم شرافتمند سیفلمی و خناربری نیز نسبتی ندارد. ظاهراً آقای ولهم روشر مقصودش از جنگل دست نخورده همانا زمینهای با ایرابا و اجدادی خویش در لونه بزرگ است.

(x) Pequeur, Constantin (1801-1887) - اقتصاددان و سوسیالیست فرانسوی که

پیشنهاد میکرد برای از بین بردن عدم تساوی در توزیع وسائل تولید آن وسائل

از طرف دولت ملی اعلام گردد.

گشته، بوسیله ی کارگر بارآور، یعنی باتیدیل به مزدوران اضافی، یکی می‌شمارند. چون پلرس حتی در سال ۱۶۹۶ چنین می‌گوید: «اگر کسی دارای ۱۰۰۰۰۰ آکر زمین و همان اندازه لیره و دام می‌سود، آیا می‌توانست بدون کارگر مرد توانگری باشد؟ و آیا خود او بیشتر از کارگر چیز دیگری می‌سود؟ و چون کارگر هستند که افراد را توانگر می‌کنند هر قدر کارگر بیشتر باشد همانقدر توانگر بیشتر است... کار در پیشگان توانگر است» (۷) و نیز برنارد وماندویل (x) در آغاز قرن هجدهم چنین می‌گفت: «آنجا که مالکیت بقدر کافی مورد حمایت است زندگی برپیل آسانتر از زندگی بی فقیر است، زیرا اگر فقر نبودند چه کسی به انجام کارها می‌پرداخت؟... درست است که باید کارگران را از گرسنگی حفظ نمود ولی نباید بانسان چیزی داد که پس انداز پذیر باشد. اگر اینجا و آنجا شخصی از بهت‌ترین طبقات بوسیله ی سعی و کوشش و خوشستن داری امکان یافت که خود را به بالاتر از شرایطی برساند که در آن رشد یافته است، بهیچوجه نباید مانع او شد. آری قناعت خود حکیمانه‌ترین دستور برای هر فرد و هر خانواده ی انفرادی در جامعه است ولی نفع کشورهای غنی در آنست که قسمت اعظم فقرا هرگز بیکار نمانند و در عین حال آنچه بدست می‌آورند در آنجا خرج کنند... آنها که زندگی خویش را با کار روزانه تأمین می‌کنند برای خدمتگزاری چیزی نیازمند بهای خویش محروک دیگری ندارند. التیام این حوائج عاقلانه است ولی معالجه ی آن دیوانگی است. تنها چیزی که می‌تواند مرد زحمتکش را با کار راغب و کوشاکند، دستمزد معتدلی است. اجرت کمتر، کارگر را، طبیعا دلسرد یا مرد دم‌میکند، اجرت بیشتر او را کساکه و تنبل می‌سازد... از آنچه تاکنون گفته شد چنین نتیجه می‌شود که در کشوری آزاد، یعنی آنجا که بندگی مجاز نیست، مطمئن‌ترین ثروت عبارت از توده ی فقرای زحمتکش است. مضافا بر آنکه اینان سرچشمه ی زوال نا پذیر برای ناوگان و سپاهند و بدون آنان برخورداری از هر نعمتی غیر ممکن است و محصول هیچ کشوری قابل استفاده نیست. برای آنکه جامعه (که البته عبارت از کسانی است که کار نمی‌کنند) خوشبخت و کلمروا باشد و بتوان خلق را با وجود تنگدستی راضی نگاهداشت، لازمست که اکثریت عظیم مردم نادان و فقیر بمانند. دانائی خواستهای ما را وسعت می بخشد و مضاف می‌کند، و هر اندازه که خواستهای شخص کمتر باشد بهمان اندازه آسانتر می‌توان نیازمند بهای او را برآورد» (۷).

آنچه ماندویل، مرد صادق و هوشمند هنوز درک نکرده اینست که مکانیسم روند انباشت خرد همچنانکه بر حجم سرمایه مبالغه‌آمیز توده ی "فقرای فعال" را نیز زیادتر می‌کند، یعنی کارگران مزدوری را افزایش می‌دهد که نیروی کار خود را مبدل به نیروی ارزش افزایی سرمایه ی رشدیابنده می‌کنند و بدینسان می‌چرخند شرایط وابستگی خویش را نسبت به محصول کار خود، که در سرمایه دار شخصیت یافته است،

(۷) (John Bellers: "Proposals for raising etc.", P. 2)

(x) Bernard de Mandeville (1720-1730) - پزشک فکاهی گوی انگلیسی که بر همسوزی و روش اخلاقی و روزی را مورد انتقاد قرار داده به یاد استهزا گرفته است کارل مارکس در حق وی می‌گوید: او مراتب دلیرتر و شرافتمندتر از مدافعان شناخوان جامعه ی بورژوازی است.

(۷) (B. de Mandeville: "The Fable of the Bees", 5. Edit., London 1728, Remarks, P. 212, 213, 328)

"برای فقر از زندگی در روشانه و کار دائمی راهی بسوی نیکبختی مادی است (که از آنجمله است درازترین روزانه ی مکن کار و کوشش و مسائل مقدور معاشی) و برای دولت راهی بسوی غنا و ثروت است (یعنی برای زمینداران، سرمایه داران و مأموران سیاسی و حال آنها)..."

("An Essay on Trade and Commerce", London 1770, P. 54)

جاوید سازند. سر. ف. م. ایدن (۱۸) در نوشته ی خود تحت عنوان "وضع فقرا یا تاریخ طبقه ی کارگر انگلستان" درباره ی این رابطه ی تابعیت چنین تذکر میشود: رفع نیازمند یها در اقلیم ماستلزم کاراست و لذا لا اقل بخشی از جامعه باید بی آرام کار کنند. . . برخی با اینکه کار نمیکنند معذک حاصل این سعی و کوشش را در اختیار خود دارند. توانگران مزبور چنین وضعی را فقط مرهون تمدن و نظمسی هستند که صرفاً آفریده ی نظامات بورژوازی است (۱۳). زیرانظامات مزبور این امر بر رسمیت شناخته اند که میتوان محصول کار را از طریق دیگری جز بوسیله ی کار خود تصاحب نمود. کسانی که مکننت مستغلی دارند تقریباً تمام ثروتشان مرهون کار دیگران است نه مرهون استعداد شخصی خود که بهیچوجه بهتر از آن دیگران نیست. آنچه توانگران را از درویشان متمایز میسازد تملک زمین و پول نیست بلکه فرمانروایی بر کاراست "the command of labour" . . . آنچه زیننده ی فقر است شرایطی پست و بند و وار نیست بلکه حالتی از تابعیت دلپذیر و آزاد منشا نه است. "a state of easy and liberal dependence" - و آنچه بایسته ی مردم توانگر است عبارت از داشتن نفوذ و فرمانروایی کافی بر کسب است که برای آنان کار میکنند . . . همچنانکه هر کس با طبیعت انسانی آشنائی داشته باشد میداند، چنین شرایطی از وابستگی برای آسایش خود کارگر نیز ضرور است" (۱۴). ضمناً خاطر نشان سازیم که سر. ف. م. ایدن یگانه شاگرد آدام اسمیت است که در جریان سده ی هجدهم کار قابل توجهی انجام داده است. (۱۵)

(*) Eden, Sir Frederick-Morton (۱۷۶۶-۱۸۰۹) اقتصاددان انگلیسی ریکسی از شاگردان مبرز مکتب آدام اسمیت .

(۱۳) ایدن بهتر بود میرسد "نظامات بورژوازی" خود مخلوق کیستند؟ از بدگاه تصویری کنفر حقوقدان، وی قانون رابطه ی محصول مناسبات تولید مورد توجه قرار نمیدهد بلکه بعکس مناسبات تولید را از آید قانون میانگارد. لنگه Linguet "روح القوانین" خیالی منتسکیو (**) را بایک کلمه سرنگون ساخت و گفت: "روح قوانین مالکیت است."

(**) Montesquieu, Charles Louis de Secondat (۱۶۸۹-۱۷۵۵) - نویسنده مشهور فرانسوی و یکی از کسانی که افکارش بهره در مورد تفکیک قوای ثلاثه ی دولت، در قوانینی که پس از انقلاب فرانسه وضع گردید مورد توجه قرار گرفت. از جمله نوشته های معروف وی "نامه های ایرانی" و "ملاحظات درباره ی ظل عظمت رومیان و انحطاط آنان" و "روح القوانین" است، کتابی که در متن سرمایه بیان اشاره شده است. منتسکیو پدر لیبرالیسم اروپائی است و در علم اقتصاد از پیشقدمان تئوری با اصطلاح کمی پول بشمار میآید.

(۱۴) Eden: "The State of the Poor etc." T. I, B, 1, Chap. I, P. 1, 2 and preface p. XX

(۱۵) چنانچه خواننده مالتوس را بخاطر آورد، که اثرش تحت عنوان "Essay on Population" در سال ۱۷۹۸ منتشر گردید، آنگاه من یاد آور میشوم که این نوشته در نخستین شکل خود چیزی جز برداشت و روشنی از آثار دوفو، سر جیمس استوارت، تاون سند، فرانکلین، والاس و دیگران نیست، که مانند دیمستانیان و اخوندان طوطی وار بازگو شده است، حتی محتوی یک جمله نیست که خود اندیشیده باشد. سرحد ای بزرگی که این اثر منظره آمیز برپانمود تنهانشی از منافع گروهی بود. انقلاب فرانسه مدافعین پرشوری در کشور پادشاهی انگلستان یافته بود. "اصل جمعیت"، که تدریجاً طی سده ی هجدهم آماده شده بود و سپس در میان بحران اجتماعی بزرگی باطل و شپور بقیه در صفحه بعد

بقیه زیرنویس صفحه قبل :

بمثابه ی تریاق حتمی التامیری علیه آموزش کند و رسه Condorcet (*) و دیگران اعلام میگردید ، از طرف هیئت متنفذین انگلستان باشادی تمام پذیرفته شد و بمنزله ی خاموش کننده ی بزرگی تلقی گردید که هرگونه خواهش و رویای پیشرفت انسانی را نابود میساخت . مالتوس که خود از موفقیت خویش دچار شگفتی شده بود بعداً درصدد برآمد که مصالح سطحی جمع آوری شده ی طسرح قدیمی خود را بترکند و مطالب تازه ای که هیچیک کشف مالتوس نبود بلکه فقط جنبه ی الحاقی داشت بآن بیافزاید . ضمانت ذکرشوم که مالتوس ، باآنکه خود کشیش کلیسای بلند پایه انگلستان بود ، رهبانیت اختیار کرد . این خود یکی از شرایط عضویت درد انشگاه پروتستان کبریج است که درآئین نامه ی آن چنین گفته میشود : « متاهل بودن اعضا کالج را مجاز نمیدانیم و آنکه زن بگیرد خود بخود از عضویت کالج خلع میگردد » (" Rep. of Cambridge University Commission", P.172) این بنحو مساعدی مالتوس را از اخوند های پروتستان متمایز میسازد ، که یوغ رهبانیت مذهب کاتولیک را راساً بد ورافکنده اند و اجرای امر بمعروف : « تزاید و تکاثروا » را بحدی ماموریت توراتی خاص خویش تلقی نموده اند که در همه جا بدرجه ی واقعاً نابرازنده ای به تکثیرنسل میپردازند در صورتیکه در همانحال " اصل جمعیت " را در میان کارگران موعظه میکنند . این نکته خصلت نعامت که حضرات متالهبین پروتستان یا بهتر بگوئیم کلیسای نخستین گناه یعنی سبب آدم (***) را که لباس اقتصادی بتن آن کرده و بصورت " اشتهای معجل " یا آنچنانکه ملتانو سنند شادمانه میگوید : « موانعی که میکوشند تا شیرهای کوییدون (***) را کند کنند " ، در آورده اند ، منحصر بخود ساخته و اکنون نیز در انحصار دارند . با استثنا راهب ویزی اورتس Ortes ، که نویسنده ی بدیع و هوشمندی است ، اکثر آنان که جمعیت آموزی پیش گرفتار کشیشان پروتستانند . مثلاً بروکنرکه در اثر خویش تحت عنوان : " Théorie du Systeme animal", Leyden 1767- تئوری جدید جمعیت را کاملاً مطرح کرده و بیانجام رسانده و برخی از اندیشه های وی نیز در این مورد نزاع موقتی بین کنه و شاگردش میرابو (پدر) پیش آورده است ، و سپس میتوان از ملا والس Wallace ، ملا تاون سند ، ملا مالتوس و شاگردش سر کشیش ت جالمرس (***) نام برد . از جوجه اخوند های رومیس کن این سلاله دیگر سخنی نمیگوئیم . در ابتدا فلاسفه ای مانند هوبس Hobbes ، لاک Locke ، هیوم Hume و مردان سیاست و تجارت از قبیل توماس مورس Thomas Morus (***) ، تمپل Temple (***) ، سولی Sully (***) ، دو ویس de Witt (***) ، نورت North ، لاو Law (***) ، واندربلنت Vanderlint ، فرانکلین ، بعللم اقتصاد اشتغال داشتند و پزشکانی مانند پی فاتی Petty ، برتون Barbon ، ماندویسل Mandeville ، کنه Quesnay نیز از لحاظ تئوریک با موفقیت تمام بآن میپرداختند . حتی در اواسط قرن هجدهم قدسی ماب آقای توکر Rev. Tucker (***) که برای زمین خود اقتصاددان قابل ملاحظه ای است ، از اینکه بمسائل مربوط به مامون Mammon (بت طلا ، پول و ثروت) پرداخته است طلب بخشایش میکند . بعد هاست که دوران مداخله ی اخوند های پروتستان با " اصل جمعیت " در میرسد . پتی آنچنانکه گویا این افراد پیشه تیباه را پیش بینی میکرد ، است درحالی که خود جمعیت را بمثابه ی پایه ی ثروت تلقی میکند و مانند آدام اسمیت دشمن سرسخت اخوند هاست ، میگوید : « آنجا که روحانیان بیشتر ریاضت میکشند دین شکوفاتر است همچنانکه حقوق در آنجا شکوفند تراست که وکلای مدافع گرسنگی میخورند » (بقیه در صفحه ۵۵۹)

بقیه زیرنویس صفحهی قبل

ولذا وی بکشیشان پروتستان توصیه میکند که اگر هم نمیخواهند دستور پاپولوس قدیس را بکارند و بارهبانیت "نفس کشی" نمایند، "لا اقل بیش از آنچه عواید موجود دلهمائی امکان جذب دارد آخوند تولید نکنند" "not to breed more Churchmen" یعنی اگر چه فرضاد رانگلستان و ایالت گال فقط ۱۲۰۰۰ درآمد وجود دارد، تخم و ترکه ی آخوند را به ۲۴۰۰۰ نفر رساندن کمال بسی احتیاطی "it will not be safe to breed 24000 ministers" زیرا نه اینست که ۱۲۰۰۰ نفر بی محل دائما درصد آن خواهند بود که درآمدی برای معیشت خود دست و پا کنند و آسانترین راه برای آنان این نخواهد بود که میان مردم بروند و بآنها تلقین نمایند که ۱۲۰۰۰ نفر آخوند درآمد پاره روجها را مسموم میکنند، روانها را اگر سینه نگاه میدارند و آنها را از راهی که بیبشت میرود منحرف میکنند؟" (Petty : " A Treatise of Taxes and Contributions"; London 1667, P. 57)

موضعی که آدام اسمیت در مورد روحانیان پروتستان زمان خود اتخاذ نموده است در آنچه ذیلا میآوریم نموده میشود. دکتر هورن Hornه اسقف بزرگ نورویث Norwich در نامه ای تحت عنوان: " A Letter to A. Smith, L.L.D. On the Life, Death and Philosophy of his Friend David Hume. By One of the People called Christians ", 4 edit. Oxford 1784,

آدام اسمیت را مورد موعظه ی پند آمیز قرار میدهد زیرا وی در نامه ی سرگشاده ای خطاب با آقای استراهان Strahan گویا " دوست خود داوید (یعنی هیوم) ، را تطهیر میکند " ، زیرا وی برای مردم تعریف میکند چگونه " هیوم در بستر مرگش بخواندن لوکیان (******) و به بسازی و بست سرگرم داشت " و حتی جسارت را بجائی رسانده که نوشته است : " من همواره هیوم را ، چه در زمان زنده بودنش و چه پس از مرگش ، تا آن حد که ضعف طبیعت انسانی اجازه میدهد بیه ایدال انسانی که کمال خردمندی و پرهیزکاری است نزدیک یافته ام " . آنگاه اسقف با ابراز تنفر فریاد میزند : " آقا آیا صحیح است که شما صفات و زندگی مرد پیرا ، که کراهت علاج ناپذیری نسبت با آنچه دین نامیده میشود سراپای وجودش را فرار گرفته بود و همه گونه مساعی بکار میرد تا حتی نام مذهب را نیز از ذهن مردم بیرون آورد ، بمثابه نمونه ی کامل خردمندی و تقوی بجا معرفی نمائید؟ " (همانجا صفحه ی ۸) . " ولی شما ای دوست داران حقیقت نا امید نشوید ، زیرا خدا شناسی گذراست " (صفحه ی ۱۷) . آدام اسمیت " دارای این تبه خوشی بیرحمانه است که خدا شناسی را در کشور تبلیغ میکند (از جمله بوسیله ی کتابش تحت عنوان " Theory of moral sentiments ") . ما بریزه کاریهای شما واقفیم آقای دکتر ! شما قصد بدی ندارید ولی این بار میزبان خود را بحساب نیارده اید . شما میخواهید ما را با مثال جناب داوید هیوم متقاعد سازید که بی خدائی یگانه شریعت مقوی علیه نومید یها و یگانه نوشد ارو در برابر هراس از مرگ است بر ویرانه های بابل بخندید و بفرعون بدمنش خیره سر درود فرستید ! " (همانجا صفحه ی ۲۱ و ۲۲) . یکی از متعصبیونی که سابقا در سر درسهای آدام اسمیت حضور یافته بود ، پس از مرگش مینویسد : " دوستی اسمیت با هیوم . . . مانع از آن گردید که وی بکنفرسیحی باشد . . . وی بهر چه هیوم میگفت باور داشت . حتی اگر هیوم بوی میگفت که کره ی ماه پنیر سبزی است وی باور میکرد . و بهمین جهت نیز عقیده یافت که خدا وجود ندارد و معجزه دروغ است . . . در اصول سیاسی خوش وی به جمهورخواهی بقیه در صفحه ی بعد

بقیه ی زیرنویس صفحه ی قبل :

- گرایش داشت* (" The Bee " By James Anderson, 18 tomes, Edinb. 1791-93, t 3, P. 166- 165).
- ملاک. چالمرس آدام اسمیت راتهم میکند باینکه وی از راه بد جنسی مقوله ی "کارگران غیرمولد" را بخصوص علیه آخوند های پروتستان ، باوجود کار پر برکتی که آنان در تانکستان خداوند انجام میدهند، درست کرده است .
- (*) Antoine Caritat- marquis de Condorcet (۱۷۴۳-۱۷۹۴) - ریاضی دان، فیلسوف و اقتصاد دان فرانسوی و یکی از اعضا * مجلس انقلابی فرانسه (کنوانسیون) . از نظر اقتصادی وی هوادار مکتب فیزیوکراتها بود و عقیده ی راسخ وی این بود که انسانیت میتواند بطور بی پایان ترقی و پیشرفت داشته باشد . وی بهنگام ترور مانند بسیاری از ژرمندها بزند ان افتاد و پیش از آنکه در زندان خود رامسموم نماید اثری تحت عنوان : *Esquisse d'un tableau historique des progrès de l'esprit humain* از خود بجای گذاشت .
- (**) سیب آدام در مذاهب بهبود مسیحی همان نقشی را که گندم در روایات مذهب اسلام دارد ایفا میکند یعنی چیز معنوی که خوردن آن بوسوسه ی شیطان موجب بیرون رانده شدن آدم و حوا از بهشت گردید و این همان نخستین گناه انسان است که در فوق بان اشاره شده است .
- (***) Cupidon . ایزد مهر و محبت و عشق در اساطیر رومیان قدیم همانند Eros در اساطیر یونانیان
- (****) Thomas Chalmers (۱۷۸۰-۱۸۴۷) . متا* که و اقتصاد دان اسکاتلندی یکسسی از متعصب ترین هواداران مالتوس که معتقد است جز تربیت دینی هیچ علاج دیگری برای درد های طبقات زحمتکش وجود ندارد و تئوری جمعیت مالتوس را نیز رد اد مراحم الهی می شمارد .
- (*****) More (۱۴۷۸-۱۵۳۵) . رجل سیاسی و صدراعظم انگلستان در زمان هانری هشتم . وی مؤلف رمانی تحت عنوان *utopie* است که محتوی نظریات سیاسی و اجتماعی او علیه مالکیت خصوصی است و در آن در نمای یک دولت سوسیالیستی و دموکراتیک ترسیم گردیده است . چون وی تسلیم به نظریات شاه د اثر به توأم ساختن قدرت معنوی و مذهبی باختیارات دولتی و سیاسی نشد در سال ۱۵۳۵ سر از پد نشد اگر دید . در ۱۹۳۵ کلیمسای کاتولیک ویرا بمثابه یکی از قدیمان مذهب مسیح اعلام نمود .
- (*****) Sir William Bart Temple (۱۱۲۸-۱۱۹۹) . رجل سیاسی و نویسنده ی انگلیسی .
- (*****) Maximilien de Bethune duc de Sully (۱۵۶۰-۱۶۴۱) مشاور و وزیر معروف هانری چهارم پادشاه فرانسه که در زمان صدارت او تولید کشاورزی مورد حمایت قرار گرفت و امروالی فرانسه در نتیجه ی تدابیر وی رونقی بسزایافت . مؤلف کتاب جالبی درباره ی اقتصادیات سلطنتی است .
- (*****) یوهان د ویت (۱۱۲۵-۱۱۷۲) . مرد سیاسی هلندی و رهبر پروتستانی آن کشور .
- (*****) جون لاور (۱۶۷۱-۱۷۲۹) . اقتصاد دان و بانکدار اسکاتلندی که در سال ۱۷۱۶ بانکی با حمایت دولت در پاریس بوجود آورد و قدری پول کاغذی بچریان انداخت تا بد آنوسبیله قروض و راتادیه نماید . اقدامات او در نتیجه مخالفت اشراف فرانسه عظیم ماند و بانک ورشکست شد .
- (*****) Josiah Tucker (۱۷۱۲-۱۷۸۸) . اقتصاد دان انگلیسی یکی از پیشقدمان آدام اسمیت . طرفدار آزاد تجارت و یکی از کماتی که جدا هوادار جد آمدن مستعمرات امریکائی از انگلستان بود .
- (*****) Lukjan پالوشین Lucien نویسنده ی یونانی او آخر قرن دوم میلادی (۲۲۵ - ۱۹۲) مصنف کتبی از قبیل " مباحثه ی مردگان " ، " شورای خدا یان " و غیره که انتقاد و تشکیک در باره ی عقاید موجود را باطنز در امیخته است .

بنابراینچه تاکنون مورد فرض مابود و مساعدترین شرایط انباشت از نقطه ی نظر کارگران است ، سرمایه شرایط وابستگی را زیرشکلهای قابل تحملی میپوشاند یا چنانکه ایدن میگوید آن شرایط را " دلپذیر و آزاد منشانه " میسازد . بجای آنکه این شرایط عمقا تشدید یابند ، با افزایش سرمایه کمتر میشوند یعنی فقط با افزایش سرمایه و زهاد شدن تعداد تابعین آن استثمار و تسلط سرمایه وسیعتر میشود . در نتیجه ی ازدیاد اضافه محصول خود کارگران و افزایش مقدار مبدل شده ی آن سرمایه الحاقی قسمت بیشتری از اضافه محصول بصورت وسائل پرداخت بسوی کارگران روان میشود بطوریکه دامنه ی ذخیره داری آنها را وسیعتر میکند و مصرف مایه ی آنها از حیث تأمین لباس ، اثاث خانه و غیره بهبود می یابد و میتوانند ذخیره ی پولی مختصری برای خود تشکیل دهند . ولی همانطوره لباس بهتر ، غذای بیشتر ، رفتار نیکوتر و پس انداز بزرگتر شرایط وابستگی بندگان را تغییر نمیدهد بهمانقسم این اوضاع و احوال در وابستگی کارگران مزدور تغیری بوجود نمیآورد . در واقع ترقی بهای کار در نتیجه ی انباشت صرفاً فقط باین معناست که طول و عرض و حجم زنجیر طلائی ای که کارگر مزدور خود برای خمیشتن ساخته است ، امکان میدهند که زنجیر مزبور نرمتر کشیده شود .

در جریان مباحثاتی که این موضوع بوجود آورده غالباً مسئله ی اساسی ، یعنی تفاوت خاص تولید سرمایه داری ، از نظر دور افتاده است . در این تولید نیروی کار برای آن خریداری نمیشود که بوسیله ی خدمت آن نیرو یا محصولی که بوجود میآورد نیازمند بهای شخصی خریدار برآورده شود . هدف آن ارزش افزائی سرمایه ی خریدار است یعنی تولید کالاهائی است که بیش از آنچه پرداخت شده کار در برداشته باشد و بنابراین محتوی قسمت ارزشی ای باشد که خریدار بابت آن چیزی نپرداخته است و باین وجود بوسیله ی فروش کالا نقد میشود . تولید اضافه ارزش یا افزونگری قانون مطلق این شیوه ی تولید است . نیروی کار تنها بد آن جهت قابل فروش است که وسائل تولید را بمتابسه سرمایه حفظ میکند ، ارزش ویژه ی خود را بمتابسه سرمایه تجدید تولید مینماید و بوسیله ی کار بی اجرت ، سرچشمه ای برای سرمایه الحاقی بوجود میآورد (۱۱) . بنابراین شرایط فروش نیروی کار ، اعم از اینکه برای کارگر مساعد یا غیر مناسب باشند ، متضمن ضرورت دائمی تجدید فروش آن و تجدید تولید دائمی ثروت بمتابسه سرمایه است . چنانکسه دیدیم ، دستمزد طبعاً مستلزم آنست که از طرف کارگر همواره مقدار مشخصی کار بی اجرت تسلیم گردد . حتی اگر از ترقی دستمزد توأم با تنزل بهای کار و غیره نیز صرف نظر کنیم ، افزایش دستمزد در بهترین حالات بمعنای تقلیلی در میزان کار بی اجرتی است که کارگر مجبور به اجراء آنست . این تقلیل هرگز نمیتواند تا نقطه ای ادامه یابد که خود سهم را بخطراندازد . صرف نظر از اختلافات شدیدی که در مورد نرخ دستمزد بوجود میآید و آدام اسمیت در زمان خود ثابت کرده است که بهر صورت و بهر حال در این قبیل اختلافات همواره کارفرما کارفرما باقی میماند ، ترقی بهای کاری که از انباشت سرمایه ناشی میشود متضمن رویداد یکی از حالات زیرین است :

باترقی بهای کار از آنجهت ادامه پیدا میکنند که مزاحم پیشرفت انباشت نیست . و در این امر هیچ چیز شکست آوری وجود ندارد زیرا قبول آدام اسمیت : " حتی در صورت تنزل سود ، سرمایه ها افزایش میابند و حتی سریعتر از پیش . . . عموماً سرمایه ی بزرگ با سود کمتر سریعتر از سرمایه ای کوچک (۱۲) یادداشت چاپ دوم - " معذک حد و اشتغال کارگران صنعتی و کشاورزی یکسانست : یعنی متوسط بانست که تصدی امکان زیرون کشیدن سود از محصول کار آنان داشته باشد . . . اگر نرخ دستمزد بقدری بالا رود که منفع صاحبکار پائینتر از حد متوسط سود قرار گیرد ، آنگاه وی از کارگاردن آن صرف نظر میکند و یا آنکه آنها را بشرطی میپذیرد که به تنزل دستمزد رضایت دهند .

(۱۲) جون وید (۱۷۱۸-۱۸۷۵) - نویسنده ، اقتصاددان و تاریخ نگار انگلیسی .
(John Wade, "History of the Middle and Working Classes", P.241)

(*) جون وید (۱۷۱۸-۱۸۷۵) - نویسنده ، اقتصاددان و تاریخ نگار انگلیسی .

با سود کلان رشد میکند. (ثروت ملل - جلد دوم صفحه ی ۱۸۹ - (جلد اول صفحه ی ۲۱۷ و بعد) در این مورد بطور چشم گیر مشهود است که تقلیل در کار بی اجرت بهیچوجه اخلاقی در توسعه ی تسلط سرمایه بوجود نمیآورد - یا حالتی که جهت دیگر مورد پیشین است روی میدهد، بدین طریق که انباشت در نتیجه ترقی بهای کار میکند میگراید زیرا مهمیز نفع کند شده است. انباشت تنزل میکند ولی با تنزل آن علت تنزلی نیز، که عبارت از عدم تناسب بین سرمایه و نیروی کار است شمار پذیراست، از بین میرود. لکن مکانیسم پروسه ی تولید سرمایه داری موانعی را که موقتا ایجاد میکند خود از پیش پابرمیدارد. بهای کار از نوبه سطحی تنزل میکنند که با حواشی ارزش افزائی سرمایه مطابقت داشته باشد، اعم از اینکه سطح مزبور اکنون پائینتر، بالاتر یا مساوی میزانی باشد که پیش از شروع یا لا رفتن دستمزدها به مثابه سطح عادی دستمزدها تلقی میگردد. چنانکه دیده میشود در حالت اول تنزل مطلق یا متناسب نمو نیروی کار یا تنزل جمعیت کارگری نیست که سرمایه را فراوان میکند، بلکه بعکس افزایش سرمایه است که نیروی کار را استثمار پذیر میسازد. بصورت غیر کافی در میآورد. در حالت دوم نیز افزایش مطلق یا متناسب از یاد نیروی کار یا جمعیت کارگری نیست که موجب عدم کفایت سرمایه میشود بلکه بعکس تقلیل سرمایه است که نیروی کار را استثمار پذیر میسازد، یا بهتر بگوئیم بهای آنرا، زیاده از اندازه میسازد.

همین جرکات مطلق در انباشت سرمایه است که در جرکات نسبی حجم نیروی کار استثمار پذیر منعکس میگردد و لذا مانند حرکت خود نیروی کار جلوه میکند. برای اینکه اصطلاح ریاضی بکار برده شد چنین میگوئیم: مقدار انباشت مقدار متغیر مستقلی است و مقدار دستمزدها مقدار تابع، نه بعکس. از اینرو است که در مراحل بحران ادواری صنعت، سقوط عمومی قیمت کالاها مانند ترقی نسبی ارزش پول جلوه میکند. و در مراحل رونق، ترقی عمومی قیمت کالاها بصورت تنزل نسبی ارزش پول دیده میشود. مکتب ادعائی Currency-School (*) از این پدیده چنین نتیجه میگیرد که به هنگام بالا بودن قیمت ها، پول کمتر از لزوم و به هنگام پائین بودن قیمت ها، بیش از حد در جریانست. برآزنده ی همپایه ی مکتب مزبور در نادانی و عدم درک کاملش از واقعیات (W) همانا اقتصاد پیوند (**) که پدیده های مذکور انباشت را بدین طریق توضیح میدهند، که گویا کارگرمزد هرگاه کمتر و زمانی زیاد تر از حد لزوم پیدا میشود.

از قانون تولید سرمایه داری، که پایه ی اساسی "قانون طبیعی جمعیت" مورد ادعاست، بطور ساده چنین نتیجه میشود که: رابطه ی بین سرمایه، انباشت و نرخ دستمزدها، جز رابطه ی بین کار اجرت نیافته ای که سرمایه بدل شده است و آن کار الحاقی ای که برای بکار افتادن سرمایه الحاق شده لازمست، چیز دیگری نیست. بنابراین رابطه ی مزبور بهیچوجه نسبت بین د و مقدار مستقل از یکدیگر، یعنی از یکسو مقدار سرمایه و از سوی دیگر تعداد جمعیت کارگری، نیست بلکه در آخرین تحلیل

(*) مکتب فوق الذکر که میتوان آنرا "مکتب مسائل دوران" نامید در اواسط قرن نوزدهم بوسیله ی جمعی از تئوری سازان بانکهای انگلیسی از قبیل لرد اورستون Overstone، تورس Torres، نورمان Norman و غیره بوجود آمد. اینان بر اساس تئوری اشتباه آمیز ریگارد و (تئوری کمی پول) مبنی بر اینکه گویا پول فقط وسیله ی دوران است و لذا ارزش آن بنا بر حجم پول موجود یا بنا بر مقدار پول وارد در جریان تعیین میگردد، قوانین بانکی ۱۸۴۴-۴۵ را تصویب رساندند که طبق آن اسکناس وارد در جریان بنا بر میزان صدور و ورود طلا معین میگردد. بحرانهای ۱۸۴۷ و ۱۸۵۷ این قوانین را با شکست جدی مواجه ساخت.

(W) مراجعه کنید به اثر کارل مارکس: "Zur Kritik der Politischen Oekonomie"

صفحه ی ۱۶۱ و بعد. (**) همه جادراین اثر مراد از اقتصاد پیوند Economistes با اقتصاد دانان کلاسیک آن دانشمندان علم اقتصادند که از اواسط قرن هفدهم تا آغاز قرن نوزدهم در اروپای غربی به تحقیق علمی در پیواره ارتباط درونی مناسبات تولید سرمایه داری پرداخته و در برابر اقتصاد پیوند علمی قرار داده میشوند.

فقط رابطه‌ی بین کارهی اجرت و با اجرت در درون جمعیت واحد کارگرمست. بدینسان اگر حجم کارهی اجرتی که طبقه‌ی کارگرمست تسلیم میکند و بوسیله‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دارانیاشته میشود بآن انداز سرع باشد که مبدل شدنش ب سرمایه فقط از طریق الحاق فوق العاده‌ی کار با اجرت امکان پذیر گردد، آنگاه دستمزده ترقی میکند، و در صورتیکه سایر شرایط یکسان بمانند از کارهی اجرت بالنسبه کاسته میشود. ولی بعضی اینکه کاهش مزبور به نقطه‌ای برسد که دیگر اضافه کاری یعنی غذاده سرمایه بمیزان عادی تسلیم نگردد، آنگاه واکنشی پدید میشود باین معنی که سهم کمتری از درآمد بصورت سرمایه درمیآید، انباشت سست میشود و حرکت صعودی دستمزده چار واکوب آن میگردد. بنابراین ترقی قیمت کار در درون مرزهایی ممانند که نه تنها اساس سیستم سرمایه‌داری رادست نخورده نگاهد ارد بلکه تجدید تولید آنرا بمقیاس رشد پاینده‌ای تأمین کند. پس در واقع قانون انباشت سرمایه‌داری که بصورت قانونی طبیعی قلب شد است فقط مبین آنست که ماهیت این انباشت نافعی هرآنچنان کاهش در درجه‌ی بهره‌کشی کار و هر آنچنان ترقی‌ای در بهای کار است، که بتواند تجدید تولید مناسبات سرمایه‌داری و تجدید تولید هموار و سبتر آنرا بخطراندازد. در شیوه‌ی تولیدی که کارگر بمنظور ارزش افزائی ارزشهای موجود مسورد استفاده قرار میگیرد، بجای آنکه بعکس ثروت مادی برای حوائج تکاملی کارگر بکار رود، جز این نیز نمیتوان انتظاری داشت. همچنانکه در مورد مذهب، انسان مقهور آفریده‌ی دماغ خود است، همانطور نیز در تولید سرمایه‌داری، وی تحت استیلای مصنوع دست خویش برآرد (W a).

۲- کاهش نسبی جز منتهی سرمایه در جریان انباشت

وگردائی همگام آن

اقتصاد بین خود برآنند که آنچه باعث بالرفتن دستمزده میشود نه وسعت ثروت موجود اجتماعی است و نه مقدار سرمایه‌ای که اکنون تحت اختیار قرار ارد بلکه یگانه موجب ترقی دستمزده همانا رشد پیوسته انباشت و درجه‌ی سرعت نمو آنست. (آدام اسمیت، کتسا، پ، اول، فصل هشتم) جلد اول صفحهی ۲۰۸)) ماتاکنون تنها مرحله‌ی ویژه‌ای از این پروسه را مورد تحقیق قرار داده ایم، یعنی مرحله‌ای که در آن الحاق سرمایه در حالی انجام میگردد که ترکیب فنی سرمایه یکسان بجای مانده است. ولی پروسه

(W a) ولی چنانچه اکنون به تحقیق اولیه‌ی خود برگردیم و همچنانکه آنجا اثبات گردیده است بایسن نکته توجه کنیم. . . . که سرمایه خود جز محصول کار انسانی چیز دیگری نیست. . . . آنگاه کاملاً غیر قابل درک بنظر میرسد که انسان تحت استیلای آفریده‌ی خویش یعنی سرمایه قرار گیرد و بتواند تابعی از آن گردد. و چون در حقیقت وجود چنین وضعی انکار پذیر نیست، ناگزیر این سؤال پیش میآید: چگونه کارگری که خود آفریننده‌ی سرمایه و لذا صاحب آنست توانسته است بنده‌ی سرمایه گردد؟ (Von Thünen : " Der isolierte Staat ", Zweiter Teil, Zweite Abteilung, Rostock 1863, P. 5, 6)

این خود سزید تونن است که سؤال را مطرح ساخته ولی جوابش کودکانه است.

(*) یوهان هاینریش فون تونن Johann Heinrich von Thünen (۱۷۸۲-۱۸۵۰)

اقتصاد دان آلمانی که خود در زمسره‌ی اشراف و زمینداران مکلنبورگ بشمار میآید ولی از لحاظ شهری بهره‌ری زمین هوادار و نماینده‌ی طرز فکر راه پروسسی تکامل سرمایه‌داری در کشاورزی بود.

از این مرحله تجاوز میکند.

هنگامیکه پایه های عام سیستم سرمایه داری مفروض باشد، هر بار در جریان انباشت نقطه ای در میرسد که تکامل بارآوری کار اجتماعی نیرومندترین اهرم انباشت میگردد. آدام اسمیت میگوید: «همان غلظتی که موجب ترقی دستمزدها است، یعنی افزایش سرمایه، خود برانگیزنده ی بالا بردن امکانات مولد کار میشود و مقدار کمتری کاربرد روضعی قرار میدهد که بتواند مقدار بزرگتری محصول تولید نماید».

صرف نظر از شرایط طبیعی از قبیل حاصلخیزی زمین و غیره و قطع نظر از مهارت تولیدکنندگان که مستقل و جداکار میکنند، مهارتی که بیشتر در کیفیت خواسته ها نظاهر میکند تا در کمیت و حجم محصولات درجه ی اجتماعی بارآوری کار منوط به عظمت نسبی مقدار وسائل تولیدی است که یک نفر کارگر طی زمان معین و با شدت واحدی از نیروی کار تبدیل به محصول میکند. حجم وسائل تولیدی که کار کارگر مزبور بوسیله ی آن انجام میشود با ترقی بارآوری وی افزایش مییابد. وسائل تولید مزبور در اینچنان نقش دوگانهای ایفا میکنند. افزایش برخی از آنها نتیجه ی رشد بارآوری کار و افزایش بعضی دیگر شرط آنست. مثلاً بسا تقسیم کارمانوفاکتوری و استفاده از ماشین آلات، در زمان واحد مواد خام بیشتری مصرف میشود و بنابراین مقدار بزرگتری از مواد خام و مواد کمکی در پروسه ی کار وارد میگردد. این نتیجه ی ترقی بارآوری کار است. از سوی دیگر توده ی ماشین آلات، دامهای کار، کودهای شیمیائی، لوله های زه کشی و غیره شرط بالارفتن بارآوری کارند. همچنین است در مورد وسائل تولیدی که در انبیه، کوره های بلند، وسائل حمل و نقل و غیره گرد آمده اند. ولی رشد عظمت و فراخای وسائل تولید نسبت به نیروی کاری که در پیکر آنها فروهرود آعم از اینکه شرط باشند یا نتیجه، بهر جهت مبین رشد بارآوری کارند (۳). بدینسان تجلی

(۳) پس از این جمله عبارتی که ذیلا ذکر میشود در متن ترجمه ی فرانسه (ترجمه روا Roy)، که مارکس خود آنرا تصویب نموده، آمده است. این عبارات در چاپهای اول و دوم آلمانی بصورت زیر نویس ذکر شده و سپس انگلس آنرا در متن چاپ سوم و چهارم آلمانی وارد نموده است. ما به تبعیت از متن آلمانی سرمایه که از طرف انجمنیتوی مارکس - انگلس - لنین بچاپ رسیده است ترجمه ی عبارات مزبور را بصورت زیر نویس میآوریم:

« در آغاز صنعت بزرگ برای اینکه آهن گداخته یا کوك را به آهن کوبش پذیر تبدیل سازند، در انگلستان اسلوبی کشف گردید. این شیوه که Fuddelage (چدن پالائی) نامیده میشود و عبارت از تمیز کردن ریخته ی چدن در کوره های یا ساخت ویژه است، موجب آن گردید که کوره های بلند بمقیاس عظیمی توسعه یابند و همچنین دستگاههای دم گرم و غیره مورد استفاده قرار گیرند و سرانجام در ادوات و مصالحی که با همان مقدار کار یکبار میرفت چنان افزایشی بوجود آورد که بزودی آهن بمقدار فراوان و بالنسبه ارزان عرضه شد بنحویکه توانست در بسیاری از کارها سنگ و چوب را بیرون راند. چون آهن و ذغال اهرمهای بزرگ صنعت جدیدند نمیتوان تا آنجا که در اهمیت این نوآوری را مبالغه دانست.

با این وجود، پالایشگر، یعنی کارگری که به تمیز نمودن چدن اشتغال دارد، دستکار است بنحویکه تعداد کوره های که وی میتواند با آنها بهر دزد محدود به امکانات شخصی اوست و همین سداست که در حال حاضر مانع رونق شگرف و قابل تحسینی است که صنعت فلزکاری از سال ۱۷۸۰ پیچید، یعنی از تاریخ اختراع چدن پالائی، بدست آورده است.

انجینیرینگ (The Engineering)، یکی از ارکانهای مهندسی انگلیسی بانگ میزنند: «واقعیت اینست که شیوه ی سوری شده ی پالایش دستی جز باقیمانده ی توحش چیز دیگری بقیه در زیر نویس صفحه بعد

افزایش بارآوری کار، در کاهش حجم کار نسبت بتودیه و وسائل تولیدی است که بآن بحرکت درمیآید، یا بعبارت دیگر در کاهش مقدار عوامل ذهنی پروسه و کار نسبت بعوامل عینی آن متظاهر میشود.

که این تغییر در ترکیب فنی سرمایه، یعنی نمودیه و وسائل تولید نسبت به حجم نیروی کاری حیات بخش آنهاست، در ترکیب ارزشی سرمایه، یعنی در افزایش جزئی ثابت سرمایه - ارزش بزیلن جزئی متحرک آن، منعکس میگردد. مثلاً اگر سابقاً از سرمایه ی معینی ۵۰٪ صرف وسائل تولید و ۵۰٪ صرف نیروی کار میشد، بعد از نتیجه ی ترقی درجه ی بارآوری کار، ۸۰٪ آن در وسائل تولید و ۲۰٪ در نیروی کار گذاشته میشود. غیره. این قانون نمودی بالنده ی جزئی ثابت سرمایه نسبت بجزئی متحرک آن، (چنانکه فوقاً بیان شده است)، در هر قدم بوسیله ی تجزیه ی تطبیقی قیمت کالاها تا پیدا میشود، خواه ما ادوار مختلفه ی اقتصاد ی یک کشور را بایکدیگر مقایسه کنیم و خواه کشورهای مختلفه را در رزمن واحد مورد مقایسه قرار دهیم. مقدار نسبی قیمت آن رکنی، که فقط نمایندگی ارزش وسائل تولید یا جزئی ثابت سرمایه است، در نسبت مستقیم با پیشرفت آنهاست. قرار میگیرد در صورتیکه مقدار نسبی قیمت رکن دیگر، یعنی آنکه معرف جزئی کار برد از سرمایه یا قسمت متحرک آنست بطور کلی با پیشرفت آنهاست نسبت معکوس دارد.

با این وجود کاهش جزئی متحرک سرمایه نسبت بجزئی ثابت، یا ترکیب تغییر یافته ی سرمایه - ارزش، فقط بطور تقریبی نشان دهنده ی تغییری است که در ترکیب جزئی شیبی آن حاصل گردید. است. مثلاً اگر امروز سرمایه - ارزشی که در یک ریمندگی گذارده شده بدین طریق تقسیم میشود که $\frac{7}{8}$ آن ثابت و $\frac{1}{8}$ آن متحرک است، در حالیکه در آغاز قرن هجدهم $\frac{1}{4}$ ثابت و $\frac{3}{4}$ آن متغیر بود، حجم مواد خام و وسائل کار و غیره ای، که مقدار مشخصی کار ریمندگی امروز بطور بارآور مصرف میکند، چندین صد بار بیشتر از مقداری است که در قرن هجدهم مصرف میگردد. علت آن بطور ساده اینست که با بارآوری روینده ی کار، نه تنها حجم وسائل تولید مورد استفاده ترقی میکند بلکه ارزش

بقیه ی زیر نویس صفحه ی قبل نیست ۰۰۰ گرایش کنونی صنعت ما اینست که در مراحل مختلفه ی تولید با مصالح بیش از پیش و سپهری کار کند. از اینروست که هر سال شاهد پیدایش کوره های بلند و سپهر، پتکهای بخار سنگینتر، ورق گیری های نیرومند تر و افزارهای عظیمتری، که در بسیاری از شاخه های صنعت فلزکاری بکار میروند، هستیم. در میان این افزایش عمومی یعنی افزایش وسائل تولید نسبت بکار مورد استفاده، شیوه ی چند پالائی تقریباً متوقف ماندن است و همواره موانع غیر قابل تحلیلی در برابر جنبش صنعتی قرار میدهند. به همین سبب است که در عموم کارخانه های بزرگ درصدی بجای آن کوره های گردان خود کاری که قادر نرسد ریخته های عظیمی را که کاملاً خارج از حیطه ی کار دستی است در خود جای دهند، قرار میدهند.

(انجینیرینگ ۱۲ ژوئن ۱۸۷۴)

بدینسان چند پالائی، پس از آنکه صنعت آهن را منقلب ساخت و موجب توسعه ی عظیم آلات و افزار و مصالحی گردید که مورد استفاده ی مقدار معینی کار است، خود در جریان آنهاست بصورت مانع از اقتصاد و درآمد، بطوریکه درصد برآمد و اندک مدتی پیمانی را که این منبع بر سر راه افزایش بازهم بیشتر وسائل مادی تولید، نسبت بکار مورد استفاده قرار داده است، بوسیله ی شیوه های تازه از میان برداوند. این خود سرگذشت تمام کشفیات و اختراعاتی است که بدینحال آنهاست بوجود آمده است و آنچنان است که ماضی ترسیم سیر تولید جدید، از آغاز تا زامن حاضر، به نسبت رسانده ایم.

بقیه در زیر نویس صفحه بعد

آنها نسبت به حجمشان تنزل مینماید. بنابراین ارزش آنها بطور مطلق افزون میشود ولی نه بهمان نسبتی که حجمشان رشد نموده است. پس ازدیاد تفاوت بین سرمایه ی ثابت و سرمایه ی متغیر بهر اتسب کوچکتر از تفاوت بین حجم وسائل تولید و حجم نیروی کار است، که یکی از آنها به سرمایه ی ثابت و دیگری به سرمایه ی متغیر بدل میشود. تفاوت اولی همراه با تفاوت ثانوی افزایش مییابد ولی درجه ی افزایش آن کمتر است.

علاوه بر این، با وجود اینکه پیشرفت انباشت، مقدار نسبی جز متغیر سرمایه رامیکاهد معذ لك بهیچوجه منفی افزایش مطلق مقدار آن نیست. فرض کنیم يك سرمایه - ارزش بدوا بر حسب ۵۰٪ سرمایه ی ثابت و ۵۰٪ سرمایه ی متغیر تقسیم شده باشد و بعد ترکیب آن به نسبت ۸۰٪ ثابت و ۲۰٪ متغیر تغییر کند. چنانچه سرمایه ی بدوی طی جریان مثلا از ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ به ۱۸۰۰۰ لیره ترقی کرده باشد، آنگاه جز متغیر آن نیز باید به میزان ۱۰ افزایش یافته باشد. جز متغیر که ۲۰۰۰ لیره ی استرلینگ بود اکنون به ۳۶۰۰ لیره استرلینگ بالغ گردیده است. ولی در حالیکه سابقا اضافه سرمایه ای به میزان ۲۰٪ کافی بود برای اینکه تقاضای کار ۲۰٪ ترقی نماید، وضع کنونی ایجاب میکند که سرمایه ی بدوی برای تأمین این منظور سه برابر گردد.

در بخشی چهارم این اثر نشان داده شد چگونه پیشرفت بارآوری اجتماعی کار، مستلزم همکاری بهقیاس بزرگتری است، و نیز نموده شد که تنها تحت این شرط است که تقسیم و همبست کار سازمان مییابد، وسائل تولید در نتیجه ی گرد آتی مقادیر زیاد صرفه جویی میشود، وسائل کاری، از قبیل ماشین آلات و غیره، بوجود میآید که از لحاظ عمیق فقط بطور مشترک استفاده پذیر است، نیروهای عظیم طبیعت در خدمت تولید مهار میشود و امکان آن بوجود میآید که پروسه ی تولید بدل به بهره برداری فنی از دانش و علم گردد.

بر پایه ی تولید کالائی، که در آن وسائل تولید ملك انفرادی اشخاص هستند و لذا کارگر دستکار، یا منفرد است و مستقلا کالا تولید میکند و یا اینکه چون فاقد وسایل تولید متعلق بخود است نیروی کارش را مانند کالا به معرض فروش قرار میدهد، شرایط فوق الذکر فقط از راه رشد سرمایه های انفرادی تحقق پذیر است یا در حدودی بوجود میآید که وسائل اجتماعی تولید و معیشت به مالکیت خصوصی سرمایه داران بدل شده باشد. تنها در شکل سرمایه داریت که عرصه ی تولید کالائی میتواند تولید بهقیاس وسیع را بخود هموار سازد. بنابراین انباشت مشخصی از سرمایه در دست تولید کنندگان انفرادی کالا، لازمه ی شیوه ی تولید خاص سرمایه داریت. بهمین سبب مامجبور بودیم برای گذار از کارگاه پیشه روی به سرمایه داری چنین شرطی را مفروض بدانیم. میتوان آنرا انباشت بدوی نامید، زیرا این امر بجای آنکه نتیجه ی تاریخی تولید خاص سرمایه داری باشد پایه و مبدأ تاریخی آنست. مسئله ی اینکه انباشت بدوی چگونه بوجود میآید اکنون هنوز مورد تحقیق مانیت. فعلا کافیت بگوئیم

بقیه ی زیرنویس صفحه ی قبل :

بنابراین پیشرفت انباشت تنها موجب افزایش کمی و همزمان عوامل مختلفه ی سرمایه کسه شمشیت دارند نیست. تکامل نیروهای بارآور اجتماعی، که معلول این ترقی است، بوسیله ی تغییرات کیفی، تغییرات تدریجی در ترکیب فنی سرمایه نیز متظاهر میشود و عامل عینی پیوسته از لحاظ مقدار نسبی، در رابطه با عامل ذهنی، بزرگتر میگردد یا بعبارت دیگر حجم ادوات و افزار و مصالح بیش از پیش، در نسبت با کاری که برای برآوردن و استفاده از آنها لازمست، افزایش مییابد. بنابر این بتدریج که افزایش سرمایه کار را بارآور تر میکند تقاضای کار را نسبت بمقدار خود تقلیل میدهد.

که انباشت مزبور نقطه‌ی حرکت را تشکیل می‌دهد. ولی همه‌ی اسلوب‌های ، که بمنظور بالا بردن بارآوری اجتماعی کار بکار می‌روند و بر این پایه رشد میکنند ، در عین حال اسالیب بالا بردن تولید اضافه ارزش یا اضافه کارند ، که خود بنوبه‌ی خویش رکن تشکیل دهنده‌ی انباشت است. بنابراین آنها در عین حال اسالیب تولید سرمایه بوسیله‌ی سرمایه ، یا شیوه‌های شتاب انگیز انباشت سرمایه اند. از نو بسندل شدن مستمر اضافه ارزش به سرمایه ، مانند رشد مقدار سرمایه‌ی وارد در پروسه‌ی تولید نمودار میشود. این نیز بنوبه‌ی خود پایه‌ی تولید به مقیاس وسیع و مبنای اسالیبی بمنظور بالا بردن نیروی بارآور کار و شتاب تولید اضافه ارزش میگردد. بنابراین اگر درجه‌ی معینی از انباشت سرمایه به مثابه شرط شیوه‌ی تولید خاص سرمایه داری نمایان میگردد ، شیوه‌ی مزبور بصورت واکنشی باعث تشدید شتاب در انباشت سرمایه میشود. پس با انباشت سرمایه ، شیوه‌ی تولید خاص سرمایه داری تکامل مییابد و با شیوه‌ی تولید ویژه‌ی سرمایه داری ، انباشت سرمایه رشد میکند. این دو عامل اقتصادی بر حسب رابطه‌ی انگیزش مرکبی که نسبت بیکدیگر اعمال میکنند ، موجب بروز تغییر در ترکیب فنی سرمایه میگردد و از آنرا "جزء متحرک سرمایه همواره نسبت به جزء ثابت آن کوچکتر و کوچکتر میشود".

هر سرمایه‌ی انفرادی عبارت از گرد آئی و تجمع بزرگ یا کوچکی از وسائل تولید است. مگر با فرمانروائی متناسبی بر سپاه بزرگ یا کوچکی از کارگران است. هر انباشت وسیله‌ی انباشت تازه ای میگردد. وی با ازدیاد حجم ثروتی ، که به مثابه‌ی سرمایه وارد عمل است ، گرد آئی آنرا در دست سرمایه داران انفرادی توسعه میدهد و لذا باعث وسعت یافتن پایه‌ی تولید به مقیاس بزرگتر و بسط اسالیب ویژه‌ی تولید سرمایه داری میشود. رشد سرمایه‌ی اجتماعی از راه نمودن و کثیری سرمایه‌ی انفرادی انجام میگیرد. چنانچه سایر شرایط ثابت فرض شوند ، سرمایه‌های انفرادی و بالتبع نتیجه گرد آئی وسائل تولیدی که همگام آنهاست بهمان نسبتی نمو میکنند که سرمایه‌های مزبور جزء قابل تقسیم مجموع سرمایه‌ی اجتماعی هستند. در عین حال بخش‌هایی از سرمایه‌های اصلی جدا میشوند و مانند سرمایه‌های مستقل نوینی بکار می‌افتند. در این مورد تقسیم دارائی خانوادگی سرمایه داری ، در کنار عمل دیگر ، نقش بزرگی ایفا میکند. بنابراین با انباشت سرمایه تعدد سرمایه داران نیز کامیابتر افزوده میشود. خصیلت نمای این نوع گرد آئی سرمایه ، که مستقیماً بر انباشت یا حتی عین آنست ، دو نکته‌ی زیرین است : نخست آنکه گرد آئی متزاید وسائل تولید اجتماعی در دست سرمایه داران انفرادی ، در صورتیکه شرایط دیگر ، بهمان حال باقی بمانند ، بوسیله‌ی درجه‌ی رشد ثروت اجتماعی محدود میگردد. ثانیاً آن سهمی از سرمایه‌ی اجتماعی ، که در هر يك از محیط‌های تولیدی مشخص بکار افتاده است ، بین سرمایه داران بسیاری ، که مانند تولید کنندگان مستقل کالا و رقیب یکدیگر در برابر هم قرار گرفته‌اند ، تقسیم میگردد. لذا انباشت و تجمعی که به همراه دارد ، نه تنها در نقاط بسیاری برانگیزد ، بلکه سرمایه‌های بکار افتاده نیز بوسیله‌ی تشکیل سرمایه‌های نو و تقسیم سرمایه‌های کهنه ، مختل میشود. بنابراین انباشت از طرفی مانند تجمع متزاید وسائل تولید و فرمانروائی بر کار جلوه میکند و از سوی دیگر بصورت سرمایه‌های انفرادی بسیاری که دافعه بکند بگرند دیده میشود.

در مقابل این تجزیه شدن مجموع سرمایه‌ی اجتماعی به سرمایه‌های انفرادی بسیار ، یاد افعه‌ای که اجزاء آن نسبت بیکدیگر اعمال مینمایند نیروی جاذبه‌ی آن نیز متقابلاً تاثیر میکند. اینجاد بزرگ بر سرگرد آئی ساده‌ی از وسائل تولید و فرمانروائی بر کار که همان خود انباشت است نیست. اینجا صحبت از تجمع سرمایه‌هایی است که قبلاً تشکیل یافته‌اند ، سخن بر سر حذف استقلال انفرادی آنها ، خلع پد سرمایه دار بوسیله‌ی سرمایه دار و تبدیل سرمایه داران کوچک بسیار به عده‌ی کمی سرمایه دار بزرگ است. تفاوت این پروسه با جریان اولی اینست که فقط متضمن تغییری در تقسیم سرمایه‌های بکار افتاده موجود است و بنابراین میدان علش بوسیله‌ی رشد مطلق ثروت اجتماعی یا مرزهای مطلق انباشت

محدود نیست. در این مورد سرمایه بآن جهت در یک دست بمقدار زیاد متورم میشود که دستهای بسیاری آنرا از کف میدهند. تمرکز بمعنای خاص، که در مقابل انباشت و گرد آشی قرار میگیرد، همین است. قوانین این تمرکز سرمایه، یابد یگر سخن قوانین مربوط بجاذبه ای که سرمایه نسبت بمسرمایه اعمال میکند، نمیتواند در این مقام مورد تحقیق قرار گیرد. اکنون بتذکرات کوتاهی در باره ی برخی فاکتورها قناعت میکنیم. رقابت بوسیله ی پائین آوردن قیمت کالاها انجام میشود. ارزان شدن قیمت کالاها (در صورتیکه شرایط دیگر ثابت بمانند) وابسته بپارآوری کار است ولی پارآوری کار خود به وسعت دامنه ی تولید بستگی دارد. بنابراین سرمایه های بزرگتر سرمایه های کوچکتر رامیزنند. و نیز بیاد داریم که بسا گسترش شیوه ی تولید سرمایه داری، میزان حداقل سرمایه ی انفرادی، که برای راه بردن بنگاه معینی با شرایط عادی لازمست، افزایش مییابد. لذا سرمایه های کوچکتر به آن محیط های تولیدی ای هجوم میکنند که صنعت بزرگ جسته گریخته یا هنوز بصورت ناقص بر آن مستولی شده است. در این مورد رقابت به نسبت مستقیم عدّه ی سرمایه های هم چشم و به نسبت معکوس مقدارات آنها تا تیر میکند و همواره منجر بزوال بسیاری از سرمایه داران کوچکتر میگردد که قسمتی از سرمایه شان به فاتح منتقل میشود و قسمتی از بین میرود. صرفنظر از این پدیده، باتولید سرمایه داری قدرت کاملاً جدیدی بوجود میآید که عبارت از اعتبارات است. قدرت مزبور که در ابتدا تحت عنوان دستیلرفروتن انباشت پنهان شده بود، وارد میدان میشود و بوسیله ی تارهای نامرئی، وسائل پولی ای را که در سطح جامعه کمابیش پراکنده است بسوی سرمایه داران منفرد یا شریک میکشد و بزودی سلاح جدید وحشتناکی در میدان رقابت میشود و سرانجام بصورت مکانیسم اجتماعی شگرفی بمنظور تمرکز سرمایه در میآید.

بهمان آنگه که تولید سرمایه داری و انباشت گسترش مییابند، رقابت و اعتبار نیز که نیرومندترین اهرم تمرکز هستند، پیشرفت میکنند. موازی با این جریان، پیشرفت انباشت موجب افزایش مصالح تمرکز پذیر یعنی سرمایه های انفرادی میگردد، و در همان حال توسعه ی تولید سرمایه داری از یکطرفی نیازمند پهنای اجتماعی و از سوی دیگر وسائل فنی لازم را برای ایجاد آنچنان بنگاههای صنعتی نیرومند بوجود میآورد، که بکارانداختن آنها خود مستلزم تمرکز قبلی سرمایه است. بدینمان در روزگار مانوس روی کوشش متقابلی که سرمایه های انفرادی اعمال میکنند و گرایش بسوی تمرکز نزمند تراز گذشته است. ولی با اینکه گسترش نسبی حرکت تمرکز دهنده و نیروی آن تا درجه ی معینی وابسته بعظمتی است کسه ثروت سرمایه داری و اختلا مکانیسم اقتصادی بدست آورده اند، معذک پیشرفت تمرکز بهیچوجه معلق به رشد مثبت سرمایه ی اجتماعی از لحاظ مقدار نیست. و این خصوصیت تمرکز را از گرد آشی و تجمع، که بیان دیگری از تجدید تولید بمقیاس وسیع است، متفاوت میسازد. تمرکز میتواند بوسیله ی تغییر مواد یا در تقسیم سرمایه هائی که جایگیر شده اند و صرفاً بوسیله ی تغییری در تقسیم بندی کمی اجزای سرمایه ی اجتماعی، صورت گیرد. سرمایه از آنجهت میتواند در جایی بمقادیر عظیم در یک دست گرد آید که در جای دیگر از دستهای منفرد بسیاری بیرون کشیده شده است. چنانچه تمام سرمایه هائی که در رشته ی معینی گذارده شده است بصورت سرمایه ی واحدی درآید در آنصورت تمرکز به بالاترین حد خود میرسد (۷۷b) هنگامی جامعه ی معینی باین سرحد میرسد که مجموع سرمایه ی اجتماعی، خواه در دست سرمایه دار واحد و یادر دست شرکت سرمایه داری واحدی متحد شده باشد.

تمرکز از آنجهت که بمسرمایه داران صنعتی امکان میدهد تا بر عرض و طول علیات خود بیافزایند،

(۷۷b) (یادداشت چهارم) - تازه ترین "تروستهای" انگلیسی و امریکائی هم اکنون در دنبال چنین هدفی هستند و میکوشند لااقل مجموع بنگاههای بزرگ مربوط بیک رشته صنعت را، بصورت یک شرکت سهامی بزرگ که عملاً انحصار داراست متحد سازند (فر دریش انگلس).

مکمل عمل انباشت محسوب میشود. خواه توسعه ی مقیاس عمل نتیجه ی انباشت باشد و خواه معلول تمرکز، ام از اینکه تمرکز از راه قهرآمیز انجام گیرد. مانند موردی که سرمایه های مشخص چنان بصورت مراکز ثقل نیرومندی برای سرمایه های دیگر درمیآیند که پیوستگی انفرادیشان را در هم میشکنند و سپس قطعات منفصله ی آنها را بسوی خویش جذب میکنند. یا از راه ملایمتری یعنی آب کردن بسیاری از سرمایه های وارد در کار و آماده بکار، در درون شرکتهای سهامی - تاثیر اقتصادی آن یکی است. بسط متزایسد بنگاههای صنعتی در همه جا مبدئی است برای گسترش سازمان، کارجمعی افراد بسیار و برای تکامل نیروهای محرکه ی مادی آن، یعنی برای تطور پیش رونده ی پروسه های منفرد و سنتی تولید و تبدیل آنها به پروسه های تولیدی که اجتماعا بهم بسته و علما سازمان یافته اند.

ولی بدیهی است که انباشت، یعنی افزایش تدریجی سرمایه بوسیله ی گذار تجمعی تولید از صورت حرکت دایره مانند بشکل مارپیچی، خود شبوه ایست به مراتب کندتر از تمرکز، که فقط نیاز به تغییر در دسته بندی کمی اجزا، مشکله ی سرمایه ی اجتماعی دارد. اگر قرار میشد منتظر بمانیم تا هنگامیکه انباشت برخی از سرمایه های انفرادی بدرجه ی ساختن راه آهنی برسد، هنوز جهان بی راه آهن بسر میرسد. اما بعکس تمرکز امکان داد که بوسیله ی شرکتهای سهامی چنین عملی در یک چرخاندن دست انجام گردد. ولی در حالیکه تمرکز بدینسان تا "تیر انباشت را بالا میبرد و بر شتاب آن میافزاید در عین حال موجب توسعه و تسریع در درگونیهای ترکیب فنی سرمایه میگردد، بنحوی که بخش ثابت آن بزیان بخش متغیرش افزایش مییابد و بالنتیجه تقاضای نسبی کار کاهش پیدا میکند.

آن توده های سرمایه ای که در نتیجه ی تمرکز ناگهان بهم سود میشوند عینا مانند سرمایه های دیگر، منتها سریعتر از آنها، تجدید تولید میکنند و افزایش مییابند، ولذا بنوعی خود تبدیل بسو اهرمهای نیرومند تازه ای برای انباشت اجتماعی میگرددند. بدینسان در دوران کنونی هنگامیکه از پیشرفت انباشت اجتماعی سخن میرود باید تلویحا تا "تیرات تمرکز را در نظر داشت.

سرمایه های الحاقی ای که در جریان انباشت معمولی بوجود میآیند (نگاه کنید بفصل ۲۲ بنسب یکم) مرجحا به مثابه وسیله ای برای استفاده از اختراعات و اکتشافات تازه و بطور کلی برای تکمیل امور صنعتی بکار میروند. ولی سرمایه ی کهنه نیز رفته رفته بجائی میرسد که پوست و گوشت نومیکنند، و در چهره ی تکنیک کاملاً تر پوست میاندازد و از نو تولید میگردد، بنحوی که مقدار کمتری کار برای بحرکت درآوردن توده ی عظیمی ماشین آلات و مواد خام کفایت میکند. مسلم است سرمایه هایی که این پروسه ی نو شدن را میپیمایند، هر قدر در نتیجه ی حرکت تمرکز دهند بصورت توده های بزرگتر سرمایه درآیند، بهمان اندازه کاهش مطلق تقاضای کار، که ضرورتاً بدنیال پدیده ی فوق الذکر میآید، بیشتر خواهد بود.

بنابراین سرمایه ی الحاقی که در جریان انباشت بوجود میآید، از سوئی، نسبت بمقدار خود، کمتر و بازهم کمتر کارگر جذب میکند. و از سوی دیگر سرمایه ی کهنه، که ادوارا با ترکیب تازه ای تجدید تولید میشود، بیش از پیش کارگرانی را که سابقاً مورد استفاده قرار میداد دفع میکند.

۳- تولید فزاینده ی اضافه جمعیت نسبی

یا ارتش احتیاط صنعتی

انباشت سرمایه، که در ابتدا فقط مانند توسعه ی کمی سرمایه بنظر میرسید،

چنانکه دیدیم، بصورت تغییر مستمر کیفی در ترکیب سرمایه و در افزایش دائمی جزء ثابت آن بزیان

جز" متغیرش انجام میگیرد (ص ۷۷) .

شیوه ی خاص تولید سرمایه داری و ترقی بارآوری کاری که با آن تطبیق میکند و موجب تغییر در ترکیب آلی سرمایه میگردد، تنها با پیشرفت انباشت یا رشد ثروت اجتماعی همگام نیستند. آنها بمراتب سریعتر پیش میروند، زیرا انباشت ساده یا توسعه ی مطلق سرمایه ی کل با تمرکز عوامل منفرد آن همراه است و تحول فنی سرمایه ی فیزیکی یا تحول فنی سرمایه ی اصلی قرین است. پس با پیشرفت انباشت، نسبت سرمایه ی ثابت به سرمایه ی متغیر در گون می شود. فرضاً اگر نسبت مزبور در ابتدا ۱ : ۱ بوده، سپس به ۱ : ۲، ۱ : ۳، ۱ : ۴، ۱ : ۵، ۱ : ۷ و غیره بدل میگردد، بنحویکه با افزایش سرمایه بجای آنکه $\frac{1}{4}$ ارزش کل آن تبدیل به نیروی کار گردد در جاقط $\frac{1}{3}$ ، $\frac{1}{4}$ ، $\frac{1}{5}$ ، $\frac{1}{6}$ ، $\frac{1}{8}$ آن و غیره صرف نیروی کار میشود و بعکس $\frac{2}{3}$ ، $\frac{3}{4}$ ، $\frac{4}{5}$ ، $\frac{5}{6}$ ، $\frac{7}{8}$ و غیره بدل بوسائل تولید میگردد. نظر باینکه تقاضای کار بسته به میزان سرمایه ی کل نیست بلکه وابسته به جز" متغیر است، لذا برخلاف آنچه سابقاً فرض کرده بودیم که تقاضای کار متناسباً با رشد سرمایه ی کل ترقی میکند، میگوئیم که این تقاضا بانمو سرمایه ی مزبور در جاتنزل مینماید. تقاضای کار، در رابطه ی با مقدار سرمایه ی کل، بطور نسبی و با تصاعدی پرشتاب تراز افزایش مقدار مزبور، تنزل میکند. البته بانمو سرمایه ی کل، جز" متغیر آن، با نیروی کاری که سرمایه در خود فرو میبرد، نیز افزایش مینماید، ولی در نسبتی که دائماً در حال نزول است. فواصل بینابینی، که طی آن انباشت، بمشابه توسعه ی ساده ی تولید بر پایه ی فنی مفروض تا" تیر میکند، رفته رفته کوتاهتر میگردد. نه تنها برای جذب تعداد مشخصی کارگر اضافی لازمست که شتاب انباشت سرمایه ی کل با تصاعدی فزاینده انجام پذیرد، بلکه، نظر بدگرسان شدن پیوستگی سرمایه ی قدیم، این ضرورت حتی در مورد نگاهداری عده ی مشغول بکار نیز بوجود میآید. این انباشت فزاینده و تمرکز، بنوبه ی خود منشا" تغییر جدیدی در ترکیب سرمایه میگردد، یعنی موجب آن میشوند که یکبار دیگر جز" متغیر سرمایه نسبت به جز" ثابت آن دستخوش کاهش شتابنده ای گردد. از سوی دیگر این کاهش نسبی جز" متغیر سرمایه، که در اثر نمو سرمایه ی کل بشتاب آمده، ولی سریعتر از نمو خود سرمایه شتابان است، معکوساً چنین مینماید که گویا افزایش مطلق جمعیت کارگری همواره سریعتر از نمو سرمایه ی متغیر یا وسائل اشتغال جمعیت مزبور انجام میگردد. در حقیقت انباشت سرمایه داری به نسبت توانائی و عرض و طول خویش دائماً يك اضافه جمعیت کارگری یا جمعیت کارگر زائدی را بوجود میآورد، که جنبه ی نسبی دارد، یعنی متجاوز از میزان نیازمند بهای متوسط سرمایه است.

چنانچه کل سرمایه ی اجتماعی را مورد توجه قرار دهیم، دیده میشود که پروسه ی انباشت سرمایه ی مزبور گاه باعث تغییرات ادواری میشود، و گاه مدارج آن پروسه در عین حال بین محیط های تولیدی مختلف سرشکن میگردد. در برخی از محیط های تولیدی، صرفاً در اثر تمرکز، تغییرات نسبی در ترکیب سرمایه روی میدهد بدون آنکه مقدار مطلق آن افزایش یافته باشد. در برخی دیگر نمو مطلق سرمایه وابسته است به کاهش مطلق جز" متغیر آن یا نیروی کاری که بوسیله ی آن جذب میشود. در

(۷۷c) یادداشت چاپ سوم - در اینجانب نسخه ی شخصی مارکس دارای حاشیه ی ذیل است: «برای اینکه درآینده مورد استفاده قرار گیرد در اینجا تذکر می شود که: اگر توسعه فقط کمی باشد، آنگاه سود سرمایه های بزرگ و کوچک، که در رشته ی واحد تولید بکار افتاده اند، به نسبت مقدار سرمایه های پیش رفته خواهد بود. هرگاه توسعه ی کمی بدل به کیفی گردد، آنگاه در عین حال نرخ سود سرمایه، بزرگتر ترقی خواهد نمود.» (فردریش انگلس).

بعضی دیگر از محیط های تولیدی، گاه سرمایه بر پایه ی وضع فنی مشخصه نمو خویش ادامه میدهد و به نسبت رشد خود نیروهای کار اضافی جلب میکند، گاه نیز تغییرات آلی رخ میدهد و جز "متغیر سرمایه منقبض میشود" در کلیه ی محیط های تولید، نمو جز "متغیر سرمایه و بالنتیجه مسئله ی تعدد کارگران مشغول همواره بانوسانات شدید و تولید موقت اضافه جمعیت بستگی دارد، خواه این اضافه جمعیت شکل چشم گیر دفع کارگران مشغول بخود بگیرد، خواه بصورت غیر پارزتری درآید، که تا "شیرشکتر از حالت اول نیست، یعنی در جذب اضافه جمعیت کارگری بوسیله ی مجاری عادی، دشواری پدید شود (۷۸)".

بامقدار سرمایه ی اجتماعی وارد در کار و درجه ی رشد آن، باگسترش دامنه ی تولید و توده ی کارگرانی که بحرکت درآمده اند، با ترقی بارآوری کار آنها، و با فوران نیرومندتر و کاملتر همه ی سرچشمه های ثروت، مقیاسی نیز که در آن جذب بیشتر کارگران بوسیله ی سرمایه بادفع بیشتر آنها بستگی دارد، گسترده تر میشود، سرعت تغییرات در ترکیب آلی سرمایه و در صورت فنی آن افزایش میابد و دامنه ی آن محیط هائی از تولید کسه تغییرات مزبور در آنها، گاه همزمان و گاه متناوبه راه پیدا میکنند، منبسط میگردد. بنا بر این جمعیت کسارگری بنا نباشد سرمایه ای که خود موجود است، مستقرا و مسائل زائد ساختن نسبی

(۷۸) سرشماری انگلستان و گال از جمله چنین نشان میدهد:

همه ی اشخاص مشغول بامر کشاورزی (شامل زمینداران، مستاجرین، باغداران، شهبانان و غیره نیز هست) - در سال ۱۸۵۱: ۱۱۴۴۷۰۱۱ نفر و در سال ۱۸۶۱: ۱۱۰۹۲۴۱ نفر بوده اند و بنابراین ۲۳۷۸۷ نفر از آن کاسته شده است. مانوفاکتور و مستعد Worsted (پشمیاف) در ۱۸۵۱: ۱۰۲۷۱۴ نفر، در ۱۸۶۱: ۷۹۲۴۲ - ابریشم باقی - ۱۸۵۱: ۱۱۱۹۴۰ نفر، ۱۸۶۱: ۱۰۱۶۷۸ - باسه گری - ۱۸۵۱: ۱۲۰۹۸ نفر، ۱۸۶۱: ۱۲۵۵۶ نفر. افزایش کوچکی که با وجود گسترش عظیم کارگاهها پیدا شده است نشان دهند که کاهش نسبی بزرگی در تعدد کارگران مشغول بکار است. - کلاهدوزی - در سال ۱۸۵۱: ۱۵۹۵۷ نفر، در ۱۸۶۱: ۱۳۸۱۴ نفر - کلاه حصیری و صنعت کشبافی - ۱۸۵۱: ۲۰۳۹۳ نفر، ۱۸۶۱: ۱۸۱۷۶ نفر - آبجوسازی - ۱۸۵۱: ۱۰۵۶۶ نفر، ۱۸۶۱: ۱۰۶۷۷ نفر - شمع ریزی - ۱۸۵۱: ۴۹۴۹ نفر، ۱۸۶۱: ۴۶۸۶، علت این کاهش از جمله مربوط به استفاده از روشنائی گاز است - شانه سازی - ۱۸۵۱: ۲۰۳۸ نفر، ۱۸۶۱: ۱۴۷۸ نفر - اره کشی - ۱۸۵۱: ۳۰۵۵۲ نفر، ۱۸۶۱: ۳۱۶۴۷ نفر، افزایش ناچیزی که در تعقیب شیوع ماشینهای اره کشی پیش آمده است. - سوزنگری - ۱۸۵۱: ۲۶۹۴۰ نفر، ۱۸۶۱: ۲۶۱۳۰ نفر، کاهش در نتیجه ی رقابت ماشین آلات روی داده است. - کارگران معادن قلع و مس - ۱۸۵۱: ۳۱۳۶۰ نفر، ۱۸۶۱: ۳۲۰۴۱ نفر - در عوض کارخانجات پنبه ریمی و پنبه بافی - ۱۸۵۱: ۲۷۱۷۷۷ نفر، ۱۸۶۱: ۴۵۶۶۴۶ نفر، معادل ذغال - ۱۸۵۱: ۱۸۳۳۸۹ نفر، ۱۸۶۱: ۲۴۶۶۱۳ نفر. - عموماً افزایش عده ی کارگران از سال ۱۸۵۱ بیحد بطور عده در آن رشته هائی پدید شده است که تا آن زمان هنوز ماشین آلات کاملاً و با موفقیت مورد استعمال نیافته بود.

(" Census of England and Wales for 1861 " T. III London

1863, P. 35, 36, 37 et pass.)

خوش رافراهم میسازد (۸).

همچنانکه در واقع همه ی شیوه های تولید تاریخی دارای قوانین جمعیت مخصوص خودند و از لحاظ تاریخی معتبرند ، این نیز قانون جمعیت خاص شیوه ی تولید سرمایه دار است . آن قانون جمعیتی که مجرد و مطلق باشد فقط برای نباتات و حیوانات وجود دارد ، انهم تا هنگامیکه انسان تاریخا بستان دست نیافته است .

اما اگر وجود جمعیت زائد کارگری نتیجه ی انباشت ، یا توسعه ی ثروت بر اساس سرمایه دار است ، بالعکس همین اضافه جمعیت بنوع خود اهرمی انباشت سرمایه داری میگردد و حتی بیکی از شرایط وجودی شیوه ی تولید سرمایه داری مبدل میشود . اضافه جمعیت مزبور ارتش احتیاط صنعتی آماده بخد متی بوجود میآورد ، که چنان کامل و مطلق بمسرمایه تعلق دارد که گوئی وی آنرا بامخارج شخصی خود پرورده است . وی برای تأمین احتیاجات متخیر ارزش افزائی سرمایه ، مصالح انسانی همواره آماده ای را ایجاد میکند ، که مستقل از حد و حقیقی افزایش جمعیت است . با انباشت و ترقی بارآوری کار که همراه آنست نیروی انبساط سرمایه ناگهان رشد میکند . این نه تنها از آنجهت است که قابلیت انعطاف سرمایه ی وارد در کار و ثروت مطلق ، که سرمایه فقط جز انعطاف پذیری از آن بشمار میآید ، نمیکند ، و نیز نه تنها به دلیل آن سبب ، که اجبارات به تبعیت از هر انگیزه ی ویژه ، بایک چشم بهمزدن

(۸) برخی از برجسته ترین اقتصاد دانان مکتب کلاسیک ، قانون تنزل متزاید مقدار نسبی سرمایه ی متخیر و تاخیرات آنرا در وضع طبقه ی کارگری بیشتر نباید سینه بدرک دریافتند . بزرگترین شایستگی در آن مورد از آن جون برتون John Barton (۹) است ، اگرچه وی نیز مانند دیگران سرمایه ی ثابت را بسا سرمایه ی استوار و سرمایه ی متخیر را بسرمایه ی سیار (گردان) مخلوط میکند . وی میگوید : « تقاضای کار وابسته به افزایش سرمایه ی گردان است نه بسرمایه ی استوار . هرگاه صحت میداشت که نسبت بین ایندو نوع سرمایه همه وقت در هر کشور یکسان است ، آنگاه واقعا این نتیجه حاصل میشد که تعدد کارگران شاغل متناسب با ثروت کشور است . ولی چنین وضعی ظاهر احتمال نیست . بند ریچ که صنایع پیش میروند و تعدد ن کمترش مییابد ، سرمایه ی استوار سهم بیش از پیش فزونی از سرمایه ی گردان را فرا میگیرد . مبلغ سرمایه ی استواری که برای تولید یک قواره پارچه ی موصلی (موسلین) بافت انگلستان بکار میرود لااقل صد بار و شاید هم هزار بار بزرگتر از سرمایه ی استواری است که برای تولید همان قواره پارچه ی موصلی در هندوستان مورد استفاده قرار میگیرد . و سهم سرمایه ی گردان صد یا هزار بار کوچکتر است . . . چنانچه مجموع پس انداز سالانه بسرمایه ی استوار افزوده میشد آنگاه هیچگونه تاخیری هم در بالا رفتن تقاضای کار وجود نمیآید .»

(John Barton: "Observations on the Circumstances which influence the conditions of the Labouring Classes of Society" London 1817, P.

همان طلی که موجب ازدیاد درآمد خالص کشور میشود از سوی دیگر میتواند اضافه جمعیتی را در عین حال بوجود آورد و موضع کارگران را بدتر کند» (Ricardo: "Principles etc.", P. 469) . همان اثر صفحه ۴۸ ، زیر نویس) «مبلغ سرمایه ای که برای نگاهداری کارگران تخصیص یافته است میتواند مستقل از هر تغییر در میزان مجموع سرمایه تغییر نماید . . . بند ریچ که خود سرمایه کلانتر میشود ممکن است بیش از پیش در میزان استفاده نمودن نوسانات بزرگ و تنگ دستی های مشترک روی دهد» (Richard Jones: "An Introductory Lecture on Political Economy", London 1833, P. 13) . «تقاضا (تقاضای کار) ترقی میکند . . . نه بنسبت انباشت کل سرمایه . . . بدین سبب هر افزایش سرمایه ی ملی که بمنظور تجدید تولید تخصیص یافته است ، در جریان پیشرفت اجتماعی همواره تا بزرگ کوچتری در وضع کارگر خواهد داشت» (Ramsay: "An Essay on the Distribution of Wealth", P. 90, 91)

(۹) اقتصاد دان انگلیسی پایان سده ی هجدهم .

بخش فوق العاده ای از این ثروت را، بصورت سرمایه ی الحاقی، در اختیار تولید قرار میدهند، بلکه بدین جهت نیز هست که شرایط فنی خود پروسه ی تولید از قبیل ماشین آلات، وسائل نقلیه و غیره، امکان تبدیل سریعتر اضافه محصول را بوسائل تولید اضافی بمقیاس وسیعی فراهم میسازند. توده ی ثروت اجتماعی، که با پیشرفت انباشت لبریز شده و قابل تبدیل بمسرمایه ی الحاقی است، دیوانه وار بمسوی رشته های قدیمی تولید، که بازارشان ناگهان وسیع میگردد، سر از بر می شود و با بطرف رشته های تازه گشوده ای، از قبیل راه آهن و غیره، که احتیاجاتشان ناشی از توسعه ی شعب قدیم است، هجوم میکند. در تمام این قبیل موارد لازمست، که ناگهان وبدون آنکه وقته ای در میزان تولید حاصل گردد، توده گهای بزرگ انسانی به محیط های دیگر تولید و نقطه های حساس ریخته شوند. اضافه جمعیت، این توده های لازم انسانی را تحول میدهد. جریان خصلت نمای زندگی صنعت جدید، که شکل دوره دهساله ای بخود میگیرد که بانوسانات کوچک قطع میگردد و از مراحل فعالیت متوسط، تولید پر رونق، بحران ورکود میگذرد، بر پایه ی تشکیل دائمی ارتش احتیاط صنعتی یا اضافه جمعیت، بر اساس جذب شدن کمابیش زیاد تجدید آن قرارداد. تبدلات در صنعتی بنوبه ی خود موجب فسرا خواندن اضافه جمعیت میگردد و بصورت عوامل نیرومند تجدید آن در می آیند.

این جریان زندگی که خاص صنعت جدید است و در هیچیک از ادوار پیشین بشریت مشاهده نمیشود، حتی در دوران کودکی تولید سرمایه داری نیز غیر ممکن بود. ترکیب سرمایه فقط بصورت تدریجی تغییر مییافت. بنابراین انباشت سرمایه نیز با ترقی متناسب تقاضای کار کاملاً انطباق پیدا میکرد. آهسته آهسته، مانند پیشرفت انباشت نسبت بدوران جدید، سرمایه باحدود طبیعی جمعیت دادرری استثمار پذیر تصادم یافت، یعنی با مرزهایی که فقط بوسائل قهرآمیز امکان هموار شدن داشت و ما بعداً درباره ی آن سخن خواهیم گفت. گسترش ناگهانی و نامنظم مقیاس تولید مستلزم فروکش ناگهانی آنست. فروکش بنوبه ی خود گسترش پیش میآورد ولی گسترش بدون وجود مصالح انسانی تحت اختیار، بدون آنکه تعداد کارگران، مستقل از رشد مطلق جمعیت کارگری افزایش یابد، امکان پذیر نیست. افزایش مزبور بوسیله ی پروسه ی ساده ای که طی آن بخشی از کارگران دائماً آزاد میگرددند، بوسیله ی اسلوبهایی که عده ی کارگر مشغول، در نسبت با افزایش تولید کاهش میپذیرد، ایجاد میشود. بنابراین شکل تام حرکت صنعت جدید از تبدیل دائمی بخشی از جمعیت کارگری بصورت افراد غیر شاغل پانیمه شاغل ناشی میگردد. سطحی بودن اقتصاد سیاسی (*) از جمله در این نکته معلوم میشود که وی گسترش و فروکش اعتبارات را، که فقط علامتی از تغییر در مراحل در صنعتی است، بمنزله ی علت آن تلقی میکند. همچنانکه اجرام سماوی آنگاه که حرکت مشخصی یافتند پیوسته همان حرکت را تکرار میکنند تولید اجتماعی نیز بمجرد اینکه بحرکت متناوب گسترش و فروکش در افتاد بتکرار آن ادامه میدهد. آنچه معلول است بنوبه ی خود علت میشود و نظرات مجموع پروسه، که پیوسته شرایط خاص خویش را از نو بوجود میآورند، شکل ادواری بخود میگیرند. آنگاه که این شکل ادواری پابرجا شد و تحکیم یافت، اقتصاد سیاسی نیز خود در مییابد که يك جمعیت نسبتاً زائد، یعنی زائد در رابطه با احتیاجات ارزش افزائی متوسط سرمایه، شرط حیاتی صنعت جدید است.

ه. مریویل (**)، که سابقاً استاد اقتصاد سیاسی در آکسفورد بود و سپس بکارمندی وزارت

(*) مقصود مصنف اقتصاد بوزوئی زمان خویش است. در کتاب سرمایه هر جا بصورت انتقاد از اقتصاد سیکل یا علم اقتصاد صحبت میشود غرض اقتصاد جاری و عامیانه است. هرگاه اقتصاد کلاسیک مراد باشد اقتصاد یون یا اقتصاد دانان کلاسیک تصریح میگردد.

(**) Hermann Merivale (۱۸۰۶-۱۸۷۴) - مرد سیاسی و اقتصاد دان انگلیسی و یکی از

نظری سازان استعمار.

مستعمرات انگلیس درآمد، میگوید: « فرض کنیم بمناسبت وقوع بحرانی، ملت مجبور شود بخود فشیار فوق العاده ای بیاورد و بوسیله ی مهاجرت درحد و یکصد هزار نفر از کارگران را از سرخود واکنند، آنگاه نتیجه چنین کاری چه خواهد بود؟ نتیجه آن میشود که بمجرد نخستین برگشت تقاضای کار، نقیصه ای بوجود آید. زاد و ولد انسانی هر قدر هم سریع باشد باز در هر حال يك فاصله ی زمانی لازمست تا نسلی جانشین کارگران بزرگسال گردد. اینك سود کارخانه داران ما بطور عده وابسته باین اختیار است که لحظه ی مساعد تقاضای پروسعت را مورد استفاده قرار دهند تا بتوانند دوران رکود را بی زیان از سر گذرانند. این اختیار برای آنها فقط بوسیله ی تحت فرمان داشتن ماشین آلات و کارگر حاصل میشود. آنان باید کارگران تحت اختطاری ببایند، آنان باید امکان آنرا داشته باشند که در صورت لزوم فعالیت و اعمال خود را بر حسب وضع بازار تند و کند کنند و الا مسلم است که آنها نخواهند توانست در چکاچاک میدان رقابت تفوقی را که ثروت این کشور بر پایه ی آن قرار گرفته است حفظ نمایند» (۸۰). حتی مالتوس اضافه جمعیت را، که وی بنابر محدودیت فکری خویش افزایش مطلق جمعیت کارگری تلقی میکند نه ازدیاد تعداد نسبی آن، یکی از واجبات صنعت جدید می شمارد. او چنین میگوید:

« اگر در میان طبقه ی کارگر يك کشور، بویژه کشوری که بطور عده وابسته به کارخانه و بازرگانی است، عادت به پرهیز در مورد معاشرت بین زوجین بدرجه ی مبالغه آمیزی برسد، چنین امری برای کشور زیان آور است. بنا بر طبع جمعیت نمیتوان، در تعقیب تقاضای ویژه ای، عده ای کارگر اضافی بیبازار تحویل نمود، مگر آنکه ۱۶ یا ۱۸ سال بگذرد، و حال آنکه پس انداز میتواند خیلی سریعتر درآمد را بر سرمایه بدل نماید. برای يك کشور، همواره این خطر وجود دارد که کارمایه اش سریعتر از جمعیت ترقی نماید» (۸۱). پس از آنکه اقتصاد سیاسی بدینسان تولید دائمیك اضافه جمعیت نسبی از کارگران را بمنزله ی ضرورتی برای انباشت سرمایه داری اعلام نمود، در حقیقت مانند پیردختی که با معشوق ایده آل خویش در راز و نیاز است، عبارات ذیل را در دهان سرمایه دار محبوب خویش گذاشت تا «بکارگران زانندی» که خود آفریننده ی سرمایه ی الحاقی هستند و بدان سبب بمنگنفرشها پرتاب شده اند، چنین بازگو نماید: « ما کارخانه داران با افزایش سرمایه ای، که زندگی شما وابسته بآنست، هر چه از دستمان برآمده است برای شما انجام داده ایم، باقی دیگر با خود شماست که شماره» خویش را با وسایل زندگی تطبیق دهید» (۸۲).

تولید سرمایه داری بهیچوجه نمیتواند به آن مقدار نیروی کاری که نمو طبیعی جمعیت در اختیار او

(۸۰) H. Merivale: "Lectures on Colonization and Colonies", London 1841 and 1842, V. I. P. 146.

(۸۱) Malthus: "Principles of Political Economy", P. 254, 319, 320

در همین اثر است که مالتوس از دولت سر سیمونندی بالاخره تثلیث زیبای تولید سرمایه - دار پر اکتف میکند: سرریز تولید - سرریز جمعیت - سرریز مصرف، three very delicate monsters, indeed! (سه دیو بسیار ظریف، در واقعاً)

- با اثر فردریش انگلس تحت عنوان:

"Umriss zu einer Kritik der Nationalökonomie"

صفحه ی ۱۰۷ و بعد مقایسه شود.

(۸۲) Harriet Martineau: "The Manchester Strike", 1842, P. 101

(۸۳) هاریت مارتینو (۱۸۰۲-۱۸۷۱) - زن نویسنده ی انگلیسی، مبلغ تعلیمات مالتوس و بنشام

در اقتصاد عامیانه.

میدهد قناعت کند. تولید مزبور برای آزادی دست و بال خویش نیازمند يك سپاه احتیاط صنعتی است که مستغنی از این حدود طبیعی باشد.
تاکنون برای مافروض بود که افزایش یا کاهش سرمایه ی متغیر عینا با افزایش و کاهش تعداد کارگر مشغول منطبق است.

هرچند تعداد کارگران تحت فرمان سرمایه یکسان بماند و یا حتی کاهش پذیرد، معذک ممکن است سرمایه ی متغیر نمکند و این در صورتی است که کارگر با لانفراد کار بیشتری تحویل دهد و در نتیجه دستمزدها با وجود یکسان ماندن بهای کار و یا حتی تنزل آن، افزایش یابد، بشرط آنکه این تنزل آهسته تراز ترقی حجم کار انجام پذیرد. در چنین حالتی رشد سرمایه ی متغیر نمودار کار بیشتر است نه نشان دهنده ی اشتغال تعداد بیشتری کارگر. علاقه ی مطلق هر سرمایه دار بر اینست که مقصد او مشخصی کار از تعداد کمتری کارگر بیرون کشد بجای آنکه بهمان قیمت یا حتی ارزانتر از آنرا از تعداد بزرگتری کارگر درآورد. در مورد اخیر مخارجی که از بابت سرمایه ی ثابت صرف میشود نسبت به حجم کاری که بجریان افتاده است افزایش مییابد ولی در حالت اول این افزایش بمراتب آهسته تر است. هر قدر مقیاس تولید بزرگتر باشد این جهت قاطعیت بیشتری بدست میآورد. وزن و تاثير جهت مزبور با انباشت سرمایه بالا میرود.

سابقا دیدیم که تکامل شیوه ی تولید سرمایه داری و نیروی بارآور کار - که در عین حال هم علت و هم معلول انباشت است - سرمایه دار را قادر میکند که بوسیله ی استثمار گسترده تر یافته شده تسری نیروهای انفرادی کار، با همان مبلغ سرمایه ی متغیر کار بیشتری بانجام رساند. سپس دیدیم که وی با همان سرمایه - ارزش، نیروهای کار بیشتری خریداری میکند، در حالیکه تدریجا کارگران ماهر را بوسیله ی کارگران بی مهارت، آزمودگان رابوسیله ی نورسان، مردان رابوسیله ی زنان، نیروی کسار بزرگسالان رابوسیله ی نیروی کار جوانان پاکو دکان، بیرون میراند.

بنابراین در جریان انباشت، از طرفی سرمایه ی متغیر بزرگتر، کار بیشتری روان میسازد بدون آنکه کارگر بیشتری استخدام نماید، از سوی دیگر سرمایه ی متغیری که دارای همان مقدار است بسا نیروی کاری بهمان حجم کار بیشتری راه میاندازد و سرانجام با بیرون راندن نیروهای کار مرغوب تر نیروهای کار پست تر بیشتری استخدام میکند.

پس تولید اضافه جمعیت نسبی یا مریخص ساختن کارگران باز هم سرعتر از تحول فنی پروسه ی تولید، که خود با ترقی انباشت بشتاب آمده است، پیش میرود و نیز سرعت آن بیش از گاهشی است که متناسباً در جز متغیر سرمایه نسبت به جز ثابت حاصل میگردد. در حالیکه هر قدر وسعت دامنه و نیروی تاثير وسائل تولید افزایش مییابد درجه ی وسیله اشتغال بودن آنها برای کارگر کمتر میشود، خود این نسبت نیز از خود مستخوش تغییر میگردد زیرا سرمایه بر حسب نمو نیروی بارآور کار توقعش را از کار سرعتر از تقاضای استخدام کارگر بالا میبرد. کاری اندازگی بخش شاغل طبقه ی کارگر، صفوف ذخیره را متورم میسازد، در حالیکه بالعکس فشار فزاینده ای که این بخش اخیر بوسیله ی رقابت خویش به بخش نخست وارد میکند آنها بکار طاقت فرسا و قبول تحمیلات کار فرما وارد مینماید. محکوم ساختن بخشی از طبقه ی کارگر به بیکاری اجباری یا توسط بکار طاقت فرسای بخش دیگر و بالعکس، وسیله ی توانگر شدن انفرادی سرمایه داران میگردد (۳) و در عین حال تولید سپاه صنعتی ذخیره را بمقیاسی

(۳) حتی بهنگام بحران صنایع پنبه ی سال ۱۸۶۲ در ادانامای از پنهم ریمان پلاک بسورن Blackburn، کار برون از حد که طبق قانون کارخانجات طبعا فقط شامل مردان بزرگسال بقیه در زیر نهم صفحه

که با پیشرفت انباشت اجتماعی متناسب است تسریع میکند. وضع انگلستان بطور نمونه نشان میدهد تا چه اندازه این عامل در بوجود آمدن اضافه جمعیت نسبی مؤثر است. وسائل فنی کشور مزبور برای "صرفه جویی" کار فوق العاده است. معذالک چنانچه فردا کار، بمیزانی عقلانی محدود میگردد و بین قشرها طبقه ی کارگر از نو برحسب سن و جنس تقسیم میشود، آنگاه جمعیت موجود کارگری مطلقاً برای ادامه تولید ملی بمقیاس کنونی خود نیز کفایت نمیکرد. اکثریت تام کارگران "غیرمولد" امروزی میبایست معدوم یا بکارگران "مولد" میشدند.

بطور کلی و در مجموع، تغییرات عمومی دستمزد منحصر بوسیله ی انبساط و انقباض سپاه ذخیره ی صنعتی، که خود باتهدلات مراحل در صنعتی منطبق است، تنظیم میگردد. بنابراین تغییرات مزبور معلول حرکت مطالب شماره ی جمعیت کارگری نیست بلکه معلول تغییر نسبی است که طبق آن طبقه کارگر بسپاه زیر پرچم و سپاه ذخیره تقسیم میگردد، معلول افزایش و کاهش وسعت نسبی اضافه جمعیت و درجه ایست که جمعیت مزبور گاه جذب و زمانی باز مرخص میشود. اگر تقاضا و تامین کار طبق انبساط و انقباض سرمایه انجام نمیگرفت و لذا بنا بر احتیاجات نوبتی ارزش افزائی وی آنچنان تنظیم نمیشد که بازار کار گاه نسبتاً تهی بنظر رسد، زیر سرمایه در

بقیه ی زیر نویس صفحه ی قبل :

میگردد، شدیداً مورد افشا قرار گرفته است. در این کارخانه از کارگران بزرگسال روزانه ۱۲ تا ۱۳ ساعت کار طلب میشد در حالیکه صد هانفرهستند که بیکاری بانهاتحمیل شده است ولی بامنت حاضرند در بخشی از زمان کار کارکنند تا بتوانند خانواده ی خود را نگاهداری نموده برادران کارگر خود را از مرگ زودرسی که بدنهال کارطاعت فرستاد نجات دهند. سپس گفته میشود که: "ما میخواهیم بهرسم آیا چنین روشی که عبارت از کارکردن در دوران کار است هیچ رابطه ی قابلتحملی را بین اربابان و "خادمین" امکان پذیر میسازد؟ قربانیان فوق العاده کاری بهمان اندازه بی عدالتی رانیز که در حق محکومین به بیکاری اجباری روا میشود احساس میکنند (condemned to forced idleness). در این ناحیه - بشرط تقسیم عادلانه بقدر کافی کار هست تا بتوان همه راتحادی بدارگماشت. ما فقط حق خود را مطالبه میکنیم و از کارفرمایان میخواهیم بجای آنکه بخشی از ما را با کارطاعت فرسازای در آورند، در حالیکه بخش دیگر در نتیجه نداشتن کار مجبور است زندگی خود را از راه انفاق عمومی بگذراند، لااقل تا زمانیکه اوضاع بدین منوال است زطن کار را تقلید دهند." ("Rep. of Insp. of Fact. 31st. Oct. 1863", P. 8)

تأشیری را که اضافه جمعیت نسبی بر کارگران شاغل دارد مصنف "Essay on Trade and Commerce" برحسب غریزه ی عادی و خطاناپذیر روزوائی خود درک میکند: "یکی دیگر از علل بطالت در این کشور پادشاهی عبارت از کمبود عدوی بازوان کارکن کافیتست. بعضی اینکه در نتیجه تقاضای غیرعادی محصولی تعداد کارگرناکافی میشود، کارگران اهمیت ویژه ی خود را درک میکنند و میخواهند آنرا برای کارفرمایان خویش نیز مخصوص سازند. این شکفت آوراست ولی طرز فکر ایسین بیشرمان چنان فساد یافته است که در چنین موارد گروههای کارگری زد و بند میکنند تا کارفرمای خود را در محظور بگذارند و بکروز تمام بیکار بنشینند."

("Essay etc. P.27, 28)

این بیشرمان از جمله تقاضای اضافه دستمزد داشته اند.

حال انهماسط است و گاه سرشار جلوه کند ، زیرا سرمایه منقبض میشود ، بلکه بهکسی چنین میبود که حرکت سرمایه وابسته به حرکت مطلق حجم جمعیت میگردد ، در واقع آنگاه برای صنعت جدید ، که هر ده سال در چار دور و مراحل موسمی است و علاوه بر آن در جریان انباشت نیز بانوسانات نامنظم همواره سرهمتر و دنبال هم تصادف میکند ، این خود قانون دلفریبی میگشت . ولی معذک این نظریه ی خلاف واقع یکی از تعبدات علم اقتصاد بشمار میرود . طبق این نظر د مستمر در اثر انباشت سرمایه ترقی میکند و ترقی د مستمر بمنزله ی مهمیزی برای افزایش سریع جمعیت کارگری بکار میرود و این جریان تا آنجا ادامه میابد که بازار سرشار و لبریز شده و لذا سرمایه برای جذب کارگران غیر کافی شده باشد . آنگاه د مستمر هاتنزل میکنند و سپس انرژی مدال دیده میشود . باتنزل د مستمر ها جمعیت کارگری تد رجات تحلیل میرود پنحوکه در مقابل ، از نو سرمایه وفورید میکند ، و یا چنانکه برخی دیگر از آنها مدعی هستند ، د مستمر نازل و ترقی بهره کشی متناسب با آن از نو موجب تسریع انباشت میگردد در صورتیکه پائین بودن د مستمر در عین حال از نوع طبقه کارگر جلوگیری میکند . بدینسان باز همان رابطه ای که بنا بر آن ترقی د مستمر معلول آنست که عرضه ی کار پائینتر از تقاضای کار است و غیره وارد میدان میشود . این عجب اسلوب زیبایی برای تحرك تولید پیشرفته ی سرمایه داری است ! مدت های پیش از آنکه در نتیجه ی ترقی د مستمر امکان هرگونه رشد مثبتی در میان جمعیت واقعا قادر بکار بوجود آید ، مهلتی که طی آن بایستی کارزار صنعتی رهبری شود ، بیکار انجام گیرد و به نتیجه قطعی برسد ، سپری شده است .

بین سالهای ۱۸۴۹ و ۱۸۵۹ در عین سقوط قیمت غله ، ترقی د مستمری در نواحی کشا وری انگلستان بوقوع پیوست ، که از لحاظ عملی فقط جنبه اسمی داشت . مثلا در ویکت شایر د مستمر هفتگی از ۷ شیلینگ به ۹ شیلینگ رسید ، در دورست شایر از ۷ یا ۸ شیلینگ به ۹ شیلینگ ترقی کرد و غیره . این امر نتیجه ی کاهش فوق العاده ی اضافه جمعیت روستایی بود که در اثر تقاضای احتیاجات جنگی ، توسعه ی بی اندازه ی ساختمان راه آهن ها ، کارخانجات ، معادن و غیره بوجود آمد . هر قدر د مستمر ناچیز تر باشد ، کوچکترین بالارفتن د مستمر ترقی بیشتری را از لحاظ درصد نشان میدهد . مثلا اگر مزد هفتگی ۲۰ شیلینگ باشد و به ۲۲ شیلینگ ترقی کند ۱۰٪ بالا رفته است ولی اگر بعکس فقط ۷ شیلینگ باشد و به ۹ شیلینگ برسد آنگاه $\frac{2}{7} = 28\%$ ترقی کرده است و بسیار چشمگیر میشود . بهر حال فرم داران هیاهویی بپا کردند و حتی اکونومیست لندن این مزد بخور و نمیر را بمثابة *"a general and substantial advance"* (یک پیشرفت عام و مایه دار) (۸) جدا مورد بحث قرار میداد . حالا به بینیم فرم داران چه کردند ؟ آیا آنها منتظر شدند تا کارگران کشاورزی در نتیجه ی این مزد درخشان آنقدر افزایش یابند که مزد آنها ناچار ، آنچنانکه مغز اقتصاد دان متعبد میانگارد ، از نو تنزل نماید ؟ خیر آنها ماشین آلات بیشتری بکار انداختند و در یک چشم بهمزدن بساز به نسبتی که برای خود فرم داران لازم بود ، کارگران ، "زائد از اندازه" شدند . اینک در کشاورزی نسبت به گذشته "سرمایه ی بیشتری" گذاشته شده بود و آنها هم بشکل بارآورتر . بدین سبب تقاضای کار نسه تنها بطور نسبی بلکه بطور مطلق فزونی یافت .

این وهم اقتصاد ی ، قوانینی را که تنظیم کنند ه ی حرکت عمومی د مستمر ند و یا بر رابطه ی بین طبقه ی کارگر ، یعنی مجموع نیروی کار ، و مجموع سرمایه ی اجتماعی حکومت میکنند ، با قوانینی مشتبه میسازد که جمعیت کارگری رامیان مناطق ویژه ی تولید ی تقسیم مینمایند . اگر مثلا در اثر اوضاع و احوال مساعد ، انباشت در یک محیط مشخص تولید ی ، تحرك ویژه ای یافته باشد و در آنجا سود ها بالاتر از متوسط قرار گیرند و آنگاه سرمایه های الحاقی بانسو هجوم آورند ، در آنصورت طبیعتا تقاضای کار بالا میرود و د مستمر